

۵۱. هند و پاکستان (۲)

در سال ۱۹۷۱ تقاضاهای بنگالی‌ها مبنی بر کسب خودمختاری بیشتر برای پاکستان شرقی با عملیات سرکوبگرانه پاسخ داده شد، ارتش پاکستان غربی با چریک‌های بنگالی به جنگ پرداخت و میلیون‌ها نفر از اهالی بنگال به هند گریختند. پس از این قضیه ارتش هند به پاکستان شرقی حمله کرد و ارتش پاکستان غربی را که در آنجا مستقر شده بود، شکست داد. جمهوری جدید بنگلادش در منطقه‌ای که پاکستان شرقی نامیده می‌شد، اعلام موجودیت کرد.

سرانجام پاکستان، استقلال بنگلادش را به رسمیت شناخت. دو کشور دارای میراث مشترک دینی بودند (۸۳٪ جمعیت بنگلادش و ۹۷٪ جمعیت پاکستان مسلمان هستند) اما تجزیه خشونت‌آمیز موجب شد بسیاری از مسائل به صورت اختلاف حل نشده میان دو کشور رها شود و اگرچه بنگلادش استقلال خود را مدیون هند است اما اختلاف‌هایی در روابط میان دو کشور به ویژه بر سر مهاجران بنگالی در آسام و انحراف آب رود گنگ توسط هند وجود دارد. (دلتهای عظیم گنگ بخش بزرگی از سرزمین بنگلادش را تشکیل می‌دهد.)

در همین زمان هند نظام جدید تقسیمات کشوری خود را براساس مرزبندی‌های زبانی

شکل داد:

ایالت	زبان
۱. کرالا ^(۱)	مالایالام ^(۲)
۲. تامیل نادو	تامیل
۳. اندراپرادش	تلوگو ^(۳)
۴. کارناتاكا ^(۴)	کان نادا
۵. گجرات	گجراتی
۶. ماهاراشترا	ماراثی ^(۵)
۷. اوریسا ^(۶)	اوریا ^(۷)
۸. بنگال غربی	بنگالی

ایالت‌های راجستان، اوتارپرادش و بیهار نیز براساس زبان هندی یا دیگر زیر شاخه‌های آن مرزبندی شدند. آن بخش از پنجاب که به هند واگذار شده بود در سال ۱۹۶۶ به سه ایالت تقسیم شد: بخش بزرگ آن که هندی زبان‌ها در آن ساکن بودند ایالت «هاریانا»^(۸) نام گرفت. دامنه‌های هیمالیا تحت عنوان ایالت هیمالچال پرادش نامیده شد. بخش باقی مانده پنجاب نیز به پنجابی زبان‌ها (و ۶۳٪ سیک) اختصاص یافت.

مساحت ایالت آسام با تقسیم آن به چند ایالت کاهش یافت، ایالت «ناگا»^(۹) با مرکزیت

1. Kerala
3. Telugu
5. Marathi
7. Oriya
9. Naga

2. Malayalam
4. Karnataka
6. Orissa
8. Haryana

«کوهیما»^(۱) برای قوم ناگا، «میزورام»^(۲) (در قدیم تپه‌های لوشایی)، «مگ‌هالا یا»^(۳) برای قوم گارو، «خاسی»^(۴) و «جاینتیا»^(۵) آرونچال پرادش (در قدیم آژانس مرزهای شمال شرقی). مانیپور و تریپورا دو منطقه شاهزاده‌نشین نیز به طور کامل تبدیل به ایالت شدند.

هند با سرزمین وسیع و تنوع فرهنگی بسیار و بزرگترین دموکراسی جهان، مجبور به مقابله با اختلاف‌های فرهنگی، زبانی و مذهبی است. بدترین منازعه شامل اختلاف‌های مذهبی میان هندوها، مسلمان‌ها و سیک‌ها و نیز میان کاست‌های بالا و پایین هند بود. مبارزات تروریستی سیک‌های جدایی‌طلب در پنجاب منجر به عملیات نظامی در سال ۱۹۸۴ علیه دژ آنها در معبد طلائی (مقدس‌ترین زیارتگاه سیک) در شهر امریتسار شد و به دنبال آن طغیان سربازان سیک روی داد. قتل خانم ایندیرا گاندی نخست‌وزیر هند توسط محافظ سیک وی منجر به کشتار هزاران سیک در دهلی به تلافی آن شد. تا اوایل دهه ۹۰ کاربرد زور جهت ایجاد آرامش در پنجاب یک امر عادی و پذیرفته شده بود. چارچوب سیاسی سکولاری که هند پس از استقلال انتخاب کرده بود با قیام متعصبانه هندوها به شدت در بوته آزمایش قرار گرفت. هدف، مسجدی بود که به سال ۱۵۲۸ در یک مکان مقدس («آیودهییا»^(۶)) در ایالت اوتار پرادش ساخته شده بود.

این مسجد سرانجام توسط هندوها در سال ۱۹۹۲ ویران شد و این امر موجب از سرگیری دور جدیدی از خشونت میان هندوها و مسلمان‌ها شد. موج عدم تساهل نتیجه کار برهمن‌ها و دیگر هندوهای متعلق به کاست‌های بالا بود، برخی از این اقدامات، واکنش خشونت‌آمیز در برابر تخصیص بیشتر شغل‌های دولتی برای کاست پایین «سودراس»^(۷) و مردم بدون کاست «دالیت»^(۸)ها بود (این طبقه پیشتر غیرقابل لمس یا نجس نامیده می‌شدند).

1. Kohima

2. Mizoram

3. Meghalaya

4. Khasi

5. Jaintia

6. Ayodhya

7. Sudras

8. Dalits

در شهرهای پاکستان خشونت‌هایی میان برخی گروه‌های اکثریت سنی و اقلیت شیعه (۲۸) و در کراچی میان اهالی بومی سند و جامعه مهاجر (آوارگان) که در سال ۱۹۴۷ و پس از آن به پاکستان آمده‌اند، جریان داشت. جنگ طولانی در افغانستان به شکل‌های گوناگون موجب افزوده شدن مشکلات متعدد در پاکستان شده است: سلاح‌های بی‌شماری در دست افراد قرار گرفته است و مقدار زیادی مواد مخدر از افغانستان وارد پاکستان می‌شود.

در سال ۱۹۸۵، نخست وزیر هند به همراه رؤسای جمهور بنگلادش، مالدیو، پاکستان و سریلانکا و پادشاهان بوتان و نپال به منظور تأسیس «اتحادیه آسیای جنوبی برای همکاری منطقه‌ای»^(۱) (سارک) در داکا گردهم آمدند. گروه سارک تا مدت‌ها در زمره گروه‌بندی‌های ضعیف محسوب می‌شد. اعضای کوچکتر تمایل داشتند در مورد نقش هند با احتیاط برخورد کنند و به آن کشور به عنوان وارث نقش برتر بریتانیا در منطقه بنگرند.

در سال ۱۹۴۷ هند اداره روابط خارجی سیکیم و بوتان را از بریتانیا گرفته و به خود اختصاص داد. تا سال ۱۹۷۵ سیکیم یکی از ایالت‌های دولت فدرال هند محسوب می‌شد، اما بوتان با پیوستن به سازمان ملل متحد بر هویت جداگانه خود تأکید کرد. به علاوه بوتان نسبت به مهاجرت اتباع نپال به این کشور حساس بود. در اوایل دهه ۹۰ این کشور با توسل به راه‌های غیراخلاقی بخشی از این مهاجرها را وادار به خروج از کشور کرد.

نپال توانسته است در یک دوره زمانی طولانی موفقیت خود را در حفظ استقلال کشور به نمایش بگذارد. روحیات جنگجویانه «گورخا»^(۲)ها بزرگترین عنصر قومی این کشور، بریتانیایی‌ها را متقاعد کرد و موافقتنامه‌ای برای استخدام سربازهای آنها امضاء شد. در سال ۱۹۴۷ نپال اجازه استخدام گورخاها توسط بریتانیا و هند را صادر کرد. اما روابط این کشور با هند همیشه عادی نبوده است.

نپال مداخله هند در سیاست‌های خود را تقبیح کرده و به علاوه، هند پیوند نپال و چین

1. South Asian Association for Regional Co-Operation (SAARC)

2. Gurkhas

را مورد نکوهش قرار داده است. در اواخر دهه ۸۰ هنگامی که نپال اقدام به خرید تسلیحات چینی نمود، گفت‌وگوهای بازرگانی این کشور با هند به بن‌بست رسید و هند برای مدتی مرزهای خود را بر روی نپال بست.

۵۲. هیمالایا، تبت و برمه

تبت اگرچه در حال حاضر و به طور رسمی تحت حاکمیت چین می‌باشد، اما قرن‌ها مستقل بوده است و با موفقیت توسط سلسله موروثی «دالایی لاما»^(۱) اداره می‌شد، اشخاصی که رهبران مذهبی مردم بودایی نیز بودند. در سال ۱۹۵۰، کمونیست‌ها که در جنگ داخلی چین به پیروزی رسیده بودند، تبت را اشغال کرده و در پی آن تعداد بسیاری از چینی‌ها در لهاسا پایتخت تبت و دیگر بخش‌های این کشور ساکن شدند. چندین مورد شورش مردم تبت سرکوب شد که طی یکی از این شورش‌ها در سال ۱۹۵۹، دالایی لاما به هند گریخت.

در همین میان، چین ادعاهایی را در زمینه مالکیت مناطقی از رشته کوه هیمالایا مطرح کرد، این مناطق مدت زمان طولانی تحت حاکمیت نپال، هند و بوتان بود. نیروهای چین وارد «آکسای چین»^(۲) در شمال شرقی کشمیر شدند و همچنین در مرزهای هند در شمال آسام بر خوردهایی روی داد. در سال ۱۹۱۴ هنگامی که بریتانیا بر هند و برمه حاکمیت داشت (پس از گفت‌وگو با چین و تبت) سرحدات براساس خط مک‌ماهون مشخص و اعلام شد. اختلاف‌های مرزی تشدید گردید و در سال ۱۹۶۲ چینی‌ها دست به یک حمله تمام عیار زدند. نیروهای چینی در شمال شرقی هند تا حاشیه جلگه آسام پیشروی کردند. دو ماه پس از آن به علت نبود خطوط پشتیبانی و تدارکاتی، این نیروها به خط مک‌ماهون عقب‌نشینی کردند، اما چینی‌ها هرگز از ادعاهای خود بر مناطق مذکور دست برنداشتند و در کشمیر منطقه آکسای چین را در کنترل خود نگه داشتند. طی جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵ چین با هدف تقویت موضع پاکستان بار دیگر هند را تهدید به حمله نظامی کرد.

چین به سرعت اختلاف‌های مرزی خود را با نپال و برمه حل کرد و خط مک‌ماهون را به

1. Dalai Lamas

2. Aksai Chin

عنوان مرز خود با برمه پذیرفت. در سال ۱۹۶۳ چین و پاکستان بر سر تعیین خط مرزی در شمال غربی کشمیر به توافق رسیدند، پاکستان بخشی از رشته کوه قراقوم را به چین واگذار کرد در حالی که هند ضمن اعتراض به پاکستان، اعتقاد داشت این کشور حق انجام چنین کاری را نداشته است. در سال ۱۹۸۲ چین و پاکستان با قطع رشته کوه قراقوم مسیری گشودند که شهرهای کاشغر، گیلگیت و اسلام آباد را به یکدیگر پیوند می داد. در منطقه لاداخ شمالی میان نیروهای هند و پاکستان به طور مکرر در کوه‌های اطراف یخچال سیاچن برخوردهایی روی داده است. در سال ۱۹۹۳ چین و هند درباره کاهش نیرو در امتداد مرزها به توافق رسیدند، اما آنها ادعاهای منازعه برانگیز خود را همچنان حفظ کردند.

نپال و بوتان از دخالت مستقیم در منازعه میان همسایگان بزرگشان خودداری ورزیده‌اند، اما تا اندازه‌ای نیز به طور غیرمستقیم تحت تأثیر این منازعات بوده‌اند (۵۱).

برمه کشوری که بریتانیا در سال ۱۹۴۸ (تنها سه سال پس از اخراج ژاپنی‌ها از این کشور) به آن استقلال داد، تا دهه ۶۰ تبدیل به تبت جدیدی شد، حاکمان نظامی برمه کشور را از برقراری ارتباط با جهان خارج محروم کردند. (نام این کشور به زبان بومی میانمار است که اکنون به صورت گسترده‌ای مورد استفاده واقع شده است و پایتخت آن شهر رانگون به زبان محلی اغلب یانگون تلفظ می‌شود.) این کشور مدت زمان درازی به عنوان یک صادرکننده نفت و برنج شناخته می‌شد که در حال حاضر در زمینه هر دو محصول با کمبود مواجه است: علت این امر مدیریت نادرست گروه نظامی حاکم بوده است. یک جنگ مداوم میان نیروهای گروه نظامی حاکم و برخی از گروه‌های اقلیت‌های قومی - به ویژه مردم مناطق کوهستانی - به مدت ۳۰ سال جریان داشت. بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵ موافقتنامه‌های آتش بس با «کاجین»^(۱)، چینی‌های ساکن در مناطق کوهستانی و دیگر قومیت‌ها برقرار گردید، اما در منطقه جنوب شرقی کشور، جنگ با اقلیت «کارن»^(۲)ها ادامه یافت و در سال ۱۹۹۵ بسیاری از آنها از سراسر

1. Kachins

2. Karens

مرز تایلند به عقب رانده شدند. در غرب کشور، شکنجه و آزار جامعه مسلمان ها در «آراکان»^(۱)، ۲۰۰۰۰۰ نفر از آنها را مجبور کرد به بنگلادش بگریزند.

در منطقه ناهموار نسبتاً بلند شرق برمه که پیشتر تحت عنوان «ایالت های شان»^(۲) شناخته می شد، کشت خشخاش افزایش چشمگیری داشته است و تا اوایل سال های دهه ۹۰، ۶۰٪ هرویین جهان در این منطقه تولید می شد. تولید سالانه در سال های اخیر حدود ۲۵۰۰ تن تریاک و ۲۲۰ تن هرویین تخمین زده می شد. هرویین تولید شده اکثراً از طریق تایلند و چین به خارج از کشور قاچاق می شد، برخی از مناطق تولیدکننده تریاک خارج از کنترل گروه نظامی حاکم بوده است. بدگمانی هایی در مورد بی تفاوتی گروه نظامی حاکم نسبت به تولید و قاچاق موادمخدر وجود دارد.

1. Arakan

2. Shan States

۵۳. چین و روسیه

طی یک دوره طولانی کشورگشایی، از سال ۱۵۸۰ تا ۱۹۰۰، روسیه و چین تمامی شمال آسیا را به تصرف در آوردند. همه اقوام واقع در میان این دو کشور، مغول‌ها، مردمان ترک زبان از آذربایجان در قفقاز تا یاکوت‌ها در سیبری شرقی، قزاق‌ها، تاتارها، اویغورها و ازبک‌ها تحت انقیاد چین و روسیه در آمدند.

سپس دو امپراتوری به یکدیگر برخورد کردند. در سال‌های ۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ روسیه سرزمین‌های چین از سواحل اقیانوس آرام تا مرز کره را به خاک خود ضمیمه کرد. در آسیای مرکزی در بین سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۹۵ روس‌ها منطقه وسیع واقع در میان دریاچه آرال و مرزهای ایران و افغانستان را به تصرف در آوردند. آنها همچنین مدعی اعمال حاکمیت در سین‌کیانگ (ترکستان چین) بودند، مغولستان و منچوری نیز به ظاهر توسط دولت ضعیف چین اداره می‌شد. در سال ۱۸۹۵ روس‌ها یک پایگاه دریایی در بندر پورت آر تور چین (در حال حاضر لودا) به دست آوردند. ژاپن این پایگاه را در ۱۹۰۵ از آن خود کرد و روس‌ها بار دیگر آن را در سال ۱۹۴۵ در اختیار گرفتند، اما در سال ۱۹۵۵ این بندر به چین بازگردانده شد.

پس از وقوع انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، مردم ترک تبار در آسیای مرکزی جهت کسب دوباره استقلال کوشش نمودند، اما تا سال ۱۹۲۴ همه آنها بار دیگر توسط دولت شوروی سرکوب شدند. یک میلیون قزاق به چین گریختند و میلیون‌ها روس وارو پایبی در آسیای مرکزی اتحاد شوروی ساکن شدند. روس‌ها تلاش‌های چین را در جهت بازپس‌گیری مغولستان خنثی کردند. پس از ۹۲۴ مغولستان ظاهراً مستقل بود، اما در واقع شوروی آن را اداره می‌کرد (تا سال ۱۹۹۰). شوروی در سال ۱۹۴۴ «توینیا»^(۱) (توا) را به خاک خود ضمیمه کرد.

1. Tuvinia (Tuva)

پس از شکست ژاپن در سال ۱۹۴۵، نیروهای شوروی، شمال شرقی چین (منچوری) را برای مدتی تصرف کردند. در دهه ۵۰ منچوری و سین کیانگ تحت نفوذ شوروی قرار داشتند، رهبران جدید کمونیست چین این مناطق را به حاکمیت چین بازگرداندند. میلیون ها چینی در سین کیانگ و مغولستان داخلی ساکن شدند. تا پیش از آن اکثر جمعیت سین کیانگ را اویغورها و قزاق ها تشکیل می دادند.

هنگامی که خصومت چین و شوروی در دهه ۶۰ گسترش یافت، چین از اشغال سرزمین های وسیع در مناطق مرزی توسط روسیه در قرن نوزدهم، ابراز ناراضی کرد و این اعمال را غیرقانونی تلقی کرد. یک سلسله برخوردهای مرزی میان دو کشور به ویژه در جزیره دامانسکی در رود «اسوری»^(۱) در شمال ولادی وستوک و همچنین در نزدیکی «دروژبا»^(۲) در مرزهای قزاقستان - سین کیانگ روی داد. با توجه به عبور راه آهن ماورای سیبری از نزدیکی مرز چین و نگرانی اتحاد جماهیر شوروی در این زمینه، در سال ۱۹۷۴ این کشور اقدام به ساخت خط آهن «بایکال - آمور»^(۳) در بخش های شمالی تر نمود. هر دو کشور، آسیای مرکزی را به منطقه ای برای انجام آزمایش های هسته ای - چین در نزدیکی دریاچه «لوپ نور»^(۴) و شوروی در «سمیپالاتینسک»^(۵) و نقاط دیگر - و بهره برداری از معادن اورانیوم تبدیل نمودند.

در سال ۱۹۸۹ اتحاد جماهیر شوروی نیروهای خود را از افغانستان خارج کرد (۴۹) و تعداد نظامیان را در مغولستان و مرزهای چین کاهش داد، این اقدامات موجب رضایت چین جهت عادی سازی روابط شد. تنش میان دو کشور کاهش یافت و کارهای مربوط به تکمیل خط آهن ارومچی به دروژبا در مرز شوروی از سر گرفته شد. فروپاشی شوروی و پیدایش کشورهای مستقل در آسیای مرکزی، نگرانی رهبران چین را نسبت به تأثیر این حوادث بر سین کیانگ برانگیخت. نیروهای چینی در سال ۱۹۹۰ برای سرکوب آنچه که شورش مسلمان ها نامیده می شد به کاشغر حمله کردند. ناآرامی به ارومچی نیز گسترش یافت و بنابه

1. Ussuri

2. Druzhba

3. BAM

4. Lop Nor

5. Semipalatinsk

گزارش‌های دریافتی در آن زمان به میان قزاق‌ها، تاجیک‌ها و اویغورها نیز تسری پیدا کرد. فروپاشی شوروی موجب پدید آمدن یک منطقه حایل در آسیای مرکزی شد و روابط چین و روسیه روبه بهبود نهاد. حفظ قدرت توسط کمونیست‌ها در برخی کشورهای آسیای مرکزی و بازگشت دوباره آنها به قدرت در برخی کشورهای دیگر این منطقه موجب آرامش خاطر رهبران چین گردید. با این حال ناآرامی در میان ۷ میلیون اویغور ساکن در سین‌کیانگ جریان داشت و «جبهه آزادیبخش زیرزمینی اویغورستان»^(۱) که مقر آن در قزاقستان است (جایی که حدود ۲۵۰۰۰۰ اویغور زندگی می‌کنند) این ناآرامی‌ها را تشویق می‌کرد. در اوایل دهه ۹۰، صادرات عظیم تسلیحات به چین ۲٪ صادرات روسیه را تشکیل می‌داد. روسیه نیاز شدیدی به پول داشت؛ اما ژنرال‌های روسی نسبت به قدرت یافتن ارتش چین احساس نگرانی می‌کردند. جمعیت عظیم و در حال رشد چین، این کشور را به یک همسایه بالقوه در دسر آفرین برای روسیه تبدیل کرده است. به ویژه اینکه در مناطق شرق دور روسیه تراکم جمعیت بسیار کم است. با این حال هر دو کشور نسبت به خطرهای وقوع منازعه جدید در منطقه که توسط کره شمالی ایجاد شده است، نگران هستند (۵۸).

1. *Clandestine Uighurstan Liberation Front.*

۵۴. چین و سایر همسایگان

پس از یک دوره ضعف طولانی، بار دیگر چین به قوی‌ترین قدرت در شرق آسیا بدل شده است. چین پرجمعیت‌ترین کشور جهان است و بزرگترین ارتش جهان را در اختیار دارد (دارای سلاح هسته‌ای). از زمانی که رهبران این کشور اعتقاد خود به مارکسیسم را کنار نهاده و حرکت به سمت اقتصاد بازار آزاد را آغاز نمودند، تولید ناخالص داخلی این کشور با آهنگ ۹ تا ۱۰ درصد در سال رشد کرده است و در حال حاضر با در نظر گرفتن برخی از معیارها، چین دومین اقتصاد بزرگ جهان را در اختیار دارد (۱، ۲ و ۴).

پس از سال ۱۹۴۹ در اولین سال حاکمیت کمونیست‌ها، چین متحد اتحاد جماهیر شوروی بود، ارتش چین در کره مداخله نظامی کرد، از نیروهای کمونیست در هند و چین و (با موفقیتی اندک) فیلیپین و مالایا پشتیبانی کرد. هنگامی که چین روابط خود را با اتحاد جماهیر شوروی قطع کرد و روابط با ایالات متحده آمریکا را بهبود بخشید، همسایگان غیر کمونیست آن کشور، نسبت به مقاصد چین احساس نگرانی کمتری کردند. تنها همسایه چین که در طول ۳۰ سال گذشته، با آن در حالت جنگی به سر برده است، ویتنام می‌باشد. (۶۰) چین تا پیش از تعیین تاریخ ۱۹۹۷، در جهت تصرف هنگ‌کنگ هیچ تلاشی نکرد و برای اتحاد دوباره با تایوان که چین اصرار می‌کند روزی به تحقق خواهد پیوست، هیچ تاریخی را مشخص نکرده است. در سال‌های اخیر، فعالیت‌هایی که موجب نگرانی همسایگان چین شده است نه تنها انگیزه‌های عقیدتی نداشته، بلکه دارای انگیزه ملی نیز بوده است. چین بیش از آنکه به صدور انقلاب خود علاقه نشان بدهد (۷) به منابع نفت ساحلی علاقه نشان داده است. در دهه ۸۰ این کشور نیروهای ویتنام را از جزایر «پاراسل»^(۱) بیرون راند و به جزایر «اسپراتلی»^(۲) نیز حمله کرد.

1. Paracel

2. spratly

اوایل دهه ۹۰ فیلیپین و مالزی چندپادگان را در برخی از جزایر مجمع‌الجزایر اسپراتلی حفظ کرده بودند و چین نسبت به اعتراض این دو کشور مبنی بر دست‌اندازی به جزایر مذکور و درخواست گفت‌وگو با چین، توجهی نکرد؛ ولی برای تأسیسات نظامی تایوان در این مجمع‌الجزایر مزاحمتی ایجاد نکرده است.

تا دهه ۸۰، کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور به دلیل پیشرفت سریع اقتصادی و داشتن روابط نزدیک با چین، «چهار اژدهای کوچک»^(۱) نامیده شدند. (فرهنگ کره جنوبی تا حد زیادی مدیون فرهنگ چین است، تقریباً همه جمعیت تایوان، هنگ‌کنگ و اکثریت جمعیت سنگاپور چینی هستند.) این چهار کشور به اضافه کشورهای آسیای جنوب شرقی تشکیل گروه «کشورهای تازه صنعتی شده»^(۲) با عنوان «ببرهای کوچک»^(۳) را می‌دهند (۲ و ۳). (۵۹).

1. *The Four Little Dragons*
3. *Little Tigers*

2. *Newly Industrialized Countries*

۵۵. تایوان

پس از پیروزی کمونیست‌ها در جنگ داخلی سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۹ دولت کومین تانگ (ناسیونالیست) به تایوان (فرمز) پناهنده شد. تایوان از استان‌های قدیمی چین بود، اگرچه از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵ به دست ژاپنی‌ها اداره شده بود. سال‌های بسیاری، پناهندگان سرزمین اصلی که کمتر از ۲۰٪ جمعیت ۲۱ میلیونی جزیره را تشکیل می‌دادند، قدرت را در اختیار و براین عقیده اصرار داشتند که دولت اصلی چین در تایوان بوده است و به پکن (بیجین) باز خواهد گشت.

در دهه ۷۰ حکومت «سرزمین اصلی»، کرسی چین در سازمان ملل متحد را بدست آورد و از سوی ایالات متحده آمریکا مورد شناسایی قرار گرفت. تا سال ۱۹۹۶ تنها ۳۰ کشور با جمهوری تایوان روابط دیپلماتیک برقرار کرده بودند. بسیاری نیز به دلیل اینکه تایوان به یکی از کشورهای قدرتمند تجاری جهان تبدیل شده است، پیوندهای غیررسمی با این کشور را حفظ کرده‌اند. تا اوایل دهه ۹۰ این کشور دهمین صادرکننده بزرگ کالا در جهان بود که ذخایر ارزی کلانی در اختیار داشت و درآمد سرانه این کشور به ۱۰/۰۰۰ دلار در سال بالغ گردیده و رشد تولید ناخالص داخلی آن بیش از ۷٪ در سال بوده است.

کومین تانگ هنوز بر تایوان حکومت می‌کند. اما اولین انتخابات کاملاً دموکراتیک در سال ۱۹۹۲ برگزار شد. بزرگترین حزب مخالف کشور پیشنهاد کرد که با انجام یک همه‌پرسی، در صورت کسب رأی کافی، جزیره جدایی خود را از چین اعلام نماید. این امر خشم چین را برانگیخت و تهدیدهای گذشته در مورد حمله به تایوان را از نو مطرح نمود و تا سال ۱۹۹۵-۱۹۹۶ با انجام تمرین‌های نظامی در امتداد سواحل تایوان و آزمایش موشک‌ها در نزدیکی سواحل آن کشور، بر فشارهای خود افزود. پس از این حوادث ایالات متحده آمریکا

کشتی‌های جنگی خود را به منطقه فرستاد، این کشور از دهه ۵۰ حفظ استقلال تایوان را تضمین کرده و هم اکنون نیز در پی بازداشتن چین از حمله به تایوان است. چین (در ادامه تهدیدهای خود) تا آنجا پیش رفت که گلوله باران «کموی»^(۱) و «ماتسو»^(۲) جزایر تحت کنترل تایوان در نزدیکی سواحل چین-که از دهه ۷۰ در صلح به سر می‌بردند- را دوباره از سر گیرد. بعدها در سال ۱۹۹۶ تایوان در اختلاف میان چین و ژاپن بر سر جزایر غیرمسکونی «سینکاکو»^(۳) (دیاویو)^(۴) با چین همسو شد.

در همین میان، پیوندهایی میان چین و تایوان در برخی زمینه‌ها به سرعت در حال رشد بود. در ظاهر، تجارتی میان این دو کشور وجود نداشت، اما در واقع، از طریق هنگ‌کنگ میان دو کشور کالا مبادله می‌شد که ارزش آن معادل ۲۰ میلیارد دلار بود و سرمایه‌گذاری تایوان در چین با توسل به وسایل غیرمستقیم بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار بوده است. تایوان پیوستن هنگ‌کنگ به چین را به دقت زیر نظر داشت. تایوان قصد دارد در صورتی که هنگ‌کنگ پس از پیوستن به چین همچنان نقش خود را به عنوان یک کانال تجاری حفظ کند و رفتار چین با تایوان موفقیت‌آمیز باشد سرانجام به شکل قابل قبولی با چین متحد شود.

1. Quemoy
3. Senkaku

2. Matsu
4. Diaoyu

۵۶. هنگ کنگ

در قرن نوزدهم سواحل چین، با مناطق محصور تحت حاکمیت بریتانیا، فرانسه، آلمان، ژاپن، پرتغال و روسیه پوشیده شده بود. پس از ۱۹۵۵ هنگامی که چین بندر پورت آرتور را از روسیه باز پس گرفت (۵۳)، تنها مناطق محصور هنگ کنگ و ماکائو در سواحل چین باقی مانده بود.

جزیره هنگ کنگ (شیانگ گانگ) در سال ۱۸۴۲ و منطقه «کولون»^(۱) در سال ۱۸۶۰ به بریتانیا واگذار و در سال ۱۸۹۸ سرزمین‌های جدیدی توسط بریتانیا کسب شد و تا سال ۱۹۹۷ به صورت اجاره‌ای در اختیار آن کشور بود. جمعیت این مستعمره که پس از جنگ دوم جهانی و اشغال آن از سوی ژاپن، تنها ۷۰۰/۰۰۰۰ نفر بود، در سال ۱۹۵۵ به دلیل سیل آوارگان چینی به ۲/۵ میلیون نفر رسید. تا سال ۱۹۹۶ با توجه به مهاجرت‌های انجام شده پس از سال ۱۹۵۵، جمعیت مستعمره به ۶/۵ میلیون نفر رسید (که ۹۸٪ آن چینی هستند). درآمد سرانه، بسیار بالاتر از سرزمین اصلی چین می‌باشد. تولید فراورده‌های صنعتی، بازرگانی و فعالیت‌های مالی، هنگ کنگ را به یکی از کامیاب‌ترین «اژدهای کوچک» شرق آسیا بدل کرده است.

به هر حال هنگ کنگ منتظر الحاق به چین در سال ۱۹۹۷ بود. پس از خاتمه مدت اجاره‌نامه جدید این سرزمین، وضعیت موجود نه قابل دفاع بود نه قابل دوام. در سال ۱۹۸۴ موافقتنامه‌ای میان چین و بریتانیا امضا شد که براساس آن در سال ۱۹۹۷ کل سرزمین هنگ کنگ به چین انتقال می‌یافت و چین پذیرفت که درجه‌ای از خودمختاری را برای هنگ کنگ تا ۵۰ سال تضمین نماید.

1. Kowloon

اطلس روابط بین‌الملل

در سال ۱۹۸۷ موافقتنامه مشابهی در مورد بازگرداندن ماکائو در سال ۱۹۹۹، میان پرتغال و چین امضا شد. ماکائو در سال ۱۹۷۴ (با جمعیتی معادل ۴۷۵/۰۰۰ نفر که ۹۷٪ آن چینی هستند) به طور رسمی تبدیل به منطقه تحت اداره پرتغالی‌های کشور چین گردید و در عمل از مدت‌ها قبل این منطقه توسط چین اداره می‌شد.

نشانه‌هایی مبنی بر اینکه چین ارزش پیشرفت و موفقیت اقتصادی هنگ‌کنگ را درک می‌کرد، وجود داشت. در سال ۱۹۷۹ چین اقدام به ایجاد «مناطق ویژه اقتصادی» در اطراف «شن‌ژن»^(۱) در مجاورت هنگ‌کنگ و «ژوهایی»^(۲) در مجاورت ماکائو نمود و به شرکت‌های خارجی اجازه داد شد در این مناطق اقدام به تولید کالا بویژه برای صادرات نمایند. جمعیت شن‌ژن تا سال ۱۹۹۶، سه میلیون نفر بود که اکثراً در شرکت‌های هنگ‌کنگی اشتغال به کار داشتند. سه میلیون نفر دیگر نیز در مناطق دیگر چین به خصوص در منطقه اطراف گوانگ‌ژو (کانتون) مشغول به کار بودند. شرکت‌های هنگ‌کنگ توسط «چینی‌های ماورای دریاها» اداره می‌شدند و از زمانی که چین مجوز سرمایه‌گذاری‌های خارجی را صادر کرد، سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ای در چین انجام گرفته است و چین نیز ۲۰ میلیارد دلار در هنگ‌کنگ سرمایه‌گذاری کرده است. این امر نشانگر اهمیت تداوم موفقیت هنگ‌کنگ می‌باشد. این موفقیت با حداقل مداخله دولت به دست آمده است. حکومت کمونیستی چین در طول ۲۰ سال به صورت مداوم و ثابت در جهت انتقال اقتصاد مارکسیستی سرزمین اصلی چین به سوی اقتصاد بازار تلاش نموده است، اما هنوز این نگرانی وجود دارد که حکومت چین نتواند در برابر تقاضاهای مداخله در امور اقتصادی هنگ‌کنگ خویشتنداری کند.

در رابطه با خط‌مشی چین در مورد هنگ‌کنگ، آشکار است که چین منتظر پایان یافتن ۵۰ سال نخواهد شد. برخلاف دیگر سرزمین‌های وابسته به بریتانیا، هنگ‌کنگ بخت زیادی برای آموختن چگونگی کاربرد نهادهای دموکراتیک نداشته است. تنها پس از سال ۱۹۹۰ انتخاباتی برگزار شد و قدرت مجلس قانونگذاری افزایش یافت (حتی پس از انتخابات نیز

1. Shenzhen

2. Zhuhai

قدرت مجلس به اندازه کافی افزایش نیافت). اما همین حرکت محدود و دیر هنگام به سوی دموکراسی برای چین غیرقابل پذیرش است و این کشور در نظر دارد افراد مورد نظر خود را جایگزین نمایندگان منتخب مردم نماید و چین چنین نشان داده است که تحمل مخالفان سیاسی را ندارد.

۵۷. رستاخیز ژاپن

شکست ژاپن در سال ۱۹۴۵، این کشور را از داشتن امپراتوری که ۵۰ سال در تشکیل آن کوشیده بود، محروم کرد. این امپراتوری در اوج حیات خود بیشتر مناطق آسیای شرقی را در برمی‌گرفت. پس از قرن‌ها انزوای تحمیل شده از سوی شرایط فرهنگی داخل کشور، ژاپن در سال ۱۸۹۵ خط‌مشی توسعه‌طلبی سرزمینی را در پیش گرفت. تا سال ۱۹۱۰ این کشور کره را ضمیمه خاک خود کرد، تایوان را از چین و ساخالین جنوبی (کارافوتو)^(۱) را از روسیه جدا و به خاک خود ملحق کرد. پس از جنگ جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴ این کشور تحت نظارت جامعه ملل، قیمومیت مستعمره‌های پیشین آلمان شامل جزایر کارولین، ماریانا و مارشال در مجمع‌الجزایر میکرونزی را بدست آورد. در سال ۱۹۳۱، با استفاده از فرصت به دست آمده، ناشی از فقدان یک دولت مرکزی مقتدر در چین، ژاپن منطقه شمال شرقی چین، منچوری را تصرف کرد و در سال ۱۹۳۲ یک حکومت دست‌نشانده با نام منچوکوئو در آنجا مستقر کرد. طی سال‌های دهه ۳۰ ژاپنی‌ها بخش‌های وسیعی از شرق چین را تصرف کردند.

در سال ۱۹۴۰ آنها به هند و چین فرانسه (شامل ویتنام، لائوس و کامبوج) وارد شدند. در سال ۱۹۴۱ تایلند را تصرف کردند و در اواسط سال ۱۹۴۲ پس از حمله به سرزمین‌های متعلق به آمریکا، بریتانیا و هلند در منطقه، ژاپن فیلیپین، گوام، جزیره ویک، هنگ‌کنگ، مالایا، سنگاپور، برونئی بریتانیا، بیشتر سرزمین برمه، سراسر هند شرقی هلند (اندونزی)، بخش اعظم گینه‌نو و جزایر سولومون، سراسر جزایر گیلبرت و در مناطق شمال اقیانوس آرام جزایر غربی مجمع‌الجزایر آلوشین را تصرف کردند.

1. Karafuto

همه این فتوحات در سال ۱۹۴۵ از بین رفت. چین تایوان را باز پس گرفت، اتحاد جماهیر شوروی ساخالین جنوبی را از آن خود ساخت و جزایر کوریل را تصرف کرد، نیروهای آن کشور منچوری و بخش شمالی شبه جزیره کره را اشغال کردند و تا زمان تشکیل حکومت‌های کمونیستی در چین و کره در این مناطق باقی ماندند. ارتش امریکانیز کره جنوبی و ژاپن را تصرف کرد.

در قرارداد صلح منعقد شده میان ژاپن و کشورهای پیروز به جز چین و شوروی در سال ۱۹۵۱، ژاپن از ادعاهای خود بر تایوان، کره، ساخالین و جزایر میکرونزی چشم‌پوشی کرد. اشغال ژاپن توسط امریکا پایان یافت و این کشور قرار داد امنیت دو جانبه با ایالات متحده امضا کرد، در این قرارداد حق نگهداری نیروی نظامی در ژاپن به منظور دفاع مشترک، به ایالات متحده داده شده بود.

جزایر میکرونزی با نظارت سازمان ملل متحد و تحت سرپرستی ایالات متحده اداره می‌شد (۶۵). در میان سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۲ امریکا به تدریج کنترل جزایر «بونینز»^(۱) در مجاورت جزایر ولکانو (شامل ایوجیما) و «ریوکیو»^(۲) (شامل اکیناوا منطقه‌ای که امریکا حق داشتن پایگاه را کسب کرده بود) را به ژاپن باز گرداند.

در سال ۱۹۷۸ ژاپن سرانجام موفق شد با چین پیمان صلح امضا کند. این کشور هنوز هیچ پیمان صلحی با اتحاد جماهیر شوروی امضاء نکرده است. بزرگترین دلیل این امر، ادامه اختلاف نظر بر سر چهار جزیره کوچک مجمع‌الجزایر کوریل شامل «هابومای»^(۳)، «شیکوتان»^(۴) «کوناشیری»^(۵) و «ایتوروفو»^(۶) (ایتوروپ)^(۷) می‌باشد. این جزایر در نزدیکی جزیره هکایدو شمالی‌ترین جزیره در میان چهار جزیره اصلی ژاپن، قرار گرفته‌اند. اتحاد جماهیر شوروی این جزایر را که در امتداد زنجیره مجمع‌الجزایر کوریل هستند، در سال ۱۹۴۵

1. Bonins

3. Habomai

5. Kunashiri

7. Iturup

2. Ryukyus

4. Shikotan

6. Etorofu

تصرف کرد. از آن زمان تاکنون ژاپن بارها از شوروی خواسته است تا حاکمیت این جزایر به ژاپن بازگردانده شود.

دوره کوتاه اما چشمگیر فتوحات سرزمینی ژاپن بر این عقیده استوار بود که یک ملت پرجمعیت ساکن در جزیره با منابع بسیار کم معدنی، نیازمند به دست آوردن «فضای حیاتی» در آن سوی دریاها و منابع سوخت و مواد اولیه می‌باشد. منابع نفت، کائوچو و معادن آسیای جنوب شرقی موجب شد تا ارتش ژاپن در سال‌های ۴۲-۱۹۴۱ برای تصرف منطقه به سمت جنوب حرکت کند. پس از ۱۹۴۵ و اجبار ژاپن به بازگشت به مرزهای پیش از ۱۸۹۵، اقتصاد این کشور با موفقیت توسعه یافت به نحوی که به یک ابرقدرت اقتصادی تبدیل شده است (۲). ژاپن هنوز به شدت نیازمند نفت وارداتی به ویژه از خاورمیانه می‌باشد. این کشور به لحاظ منابع معدنی نیازمند بسیاری از کشورها از جمله استرالیا، کانادا، هند و افریقای جنوبی است. اما قدرت صنعتی و اهمیت آن به عنوان بازاری برای کشورهای صادرکننده مواد خام، نفوذ ژاپن در منطقه آسیا و اقیانوس آرام را افزایش داده است. ارتش این کشور هرگز نتوانست چنین موقعیتی برای ژاپن فراهم کند. پس از ناتوانی این کشور در شکست آمریکا و اروپا در جنگ، این کشور این سیاست را در زمان صلح به بهترین شیوه انجام داد. فراهم نمودن مازاد تجاری عظیم در تجارت با غرب، انجام سرمایه‌گذاری‌های کلان و تأسیس کارخانه‌های بزرگ در کشورهای غربی همچنین آسیایی و ایفای نقش قدرتمندانه در نظام مالی بین‌المللی، از جمله فعالیت‌های ژاپن برای رسیدن به موقعیت برتر جهانی بوده است. پس از سال ۱۹۸۵ ژاپن بزرگترین کشور اعتباردهنده جهان بوده است. مازاد تجاری این کشور در تجارت، با مبالغ هنگفتی که این کشور سالانه از طریق سود و بهره دریافت می‌کند، تقویت می‌شود.

در قانون اساسی تصویب شده در سال ۱۹۴۶ ژاپن از نیروی نظامی به عنوان وسیله‌ای برای حل و فصل اختلاف‌های بین‌المللی چشم‌پوشی کرد. اصل صلح‌گرایی در سال ۱۹۵۶ با ایجاد «نیروهای دفاع از خود»^(۱) اصلاح شد و تادهه ۱۹۹۰ بودجه دفاعی ژاپن یکی از بزرگترین

1. Self-defence forces

بودجه‌های دفاعی جهان بود. با این حال ژاپن به پیمان دفاعی خود با ایالات متحده، به عنوان بزرگترین تضمین‌کننده امنیت این کشور، وفادار بود و این پیمان مهمترین عامل ایجاد ثبات در منطقه شرق آسیا، در نظر گرفته می‌شد. در سال ۱۹۹۶ تعداد نیروهای امریکایی مستقر در ژاپن حدود ۴۷/۰۰۰ نفر بود. تنها پس از گسترش اعتراض‌ها در مورد فضای اشغال شده توسط این نیروها در اوکیناوا بود که امریکا موافقت کرد بخشی از زمین‌های تحت کنترل پایگاه نظامی را رها کرده و یکی از پایگاه‌های نظامی نیز بسته شود.

۵۸. کره

کره، یک کشور پادشاهی کهن بود که چین نفوذ فرهنگی پرقدرتی در آن داشت: درگیری و رقابت میان روسیه و ژاپن برای تحت کنترل درآوردن این شبه جزیره، پس از تصرف آن توسط ژاپن در سال ۱۹۰۵، پایان یافت (۵۷). پس از شکست ژاپن در سال ۱۹۴۵ نیروهای امریکا و شوروی به ترتیب بخش جنوبی و شمالی شبه جزیره را تصرف و خط تقسیم شبه جزیره را مدار ۳۸ درجه عرض شمالی تعیین کردند. اتحاد جماهیر شوروی یک رژیم کمونیستی در پیونگ یانگ پایتخت بخش شمالی ایجاد کرد. در جنوب که ۲ جمعیت شبه جزیره کره (در حال حاضر ۴۶ میلیون نفر در جنوب و ۲۳ میلیون نفر در شمال زندگی می کنند) در آن به سر می بردند، یک دولت منتخب در شهر قدیمی سئول پایتخت بخش جنوبی ایجاد کردند.

نیروهای امریکا و شوروی از شبه جزیره کره خارج شدند، اما کره شمالی که به شدت از سوی اتحاد جماهیر شوروی مسلح شده بود. در سال ۱۹۵۰ به کره جنوبی حمله کرد و به سرعت سئول را فتح کردند. نیروهای امریکایی برای کمک به ایستادگی در مقابل تهاجم کره شمالی به شبه جزیره کره اعزام شدند. سازمان ملل نیز از دیگر ملت‌ها درخواست کمک کرد و در نهایت ۱۶ کشور نیروهای خود را زیر پرچم سازمان ملل متحد به کره اعزام نمودند، اما اولین واحدهای ورودی به همراه ارتش کوچک کره جنوبی به مناطق اطراف بندر پوسان عقب رانده شدند.

یک نیروی جدید امریکایی در اینچون پیاده شد، خطوط تدارکاتی مهاجمان را قطع کرد و آنها را از سراسر مدار ۳۸ درجه عقب راند، اما آنها از پذیرش صلح امتناع کردند. نیروهای سازمان ملل متحد به سمت شمال پیش روی کردند. هنگامی که آنها به مرزهای چین نزدیک

شدند، چین اقدام به اعزام نیرو به داخل کره کرد. این نیرو به سمت جنوب پیش روی نمود، به نحوی که بار دیگر سئول به دست کمونیست‌ها سقوط کرد. اما تا ژوئن ۱۹۵۱ متحدین سازمان ملل متحد بار دیگر تا امتداد مدار ۳۸ درجه، پیش روی کردند و چین با آغاز گفت‌وگوهای صلح موافقت کرد. گفت‌وگوها اکثراً در دهکده «پان مون جوم»^(۱) برگزار شد و تا سال ۱۹۵۳ به درازا کشیده در این زمان (پس از مرگ استالین) آتش‌بس به امضا طرفین رسید.

اولین کنفرانس صلح شبه جزیره کره در سال ۱۹۵۴ به بن‌بست رسید و کره همچنان در امتداد خط آتش‌بس تقسیم شده باقی ماند. فشار ارتش کره شمالی موجب شد تا کره جنوبی نیز نیروهای مسلح بزرگی ایجاد کند که حتی بر امور سیاسی این کشور نیز تسلط یافتند، به نحوی که ژنرال‌ها یکی پس از دیگری ریاست‌جمهوری را به دست می‌گرفتند. با این حال کره جنوبی موفقیت‌های بزرگی به دست آورد و تنها در طول ۳۰ سال درآمد سرانه این کشور از سطح پایینی معادل درآمد سرانه هند به سطح کشوری نظیر یونان رسید. ناشکیبایی در سایه حکومت نظامیان، منجر به بروز شورش در «کوانگجو»^(۲) در سال ۱۹۸۰ شد. به دنبال این ناآرامی‌ها، دولت در سال ۱۹۸۷ تن به اصلاحات داد و در سال ۱۹۹۳ با برگزاری انتخابات، قدرت به یک رییس‌جمهور غیرنظامی انتقال یافت.

در سال ۱۹۹۱ کره جنوبی و کره شمالی به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شدند. حاکمان کمونیست کره شمالی این کشور را در انزوای کامل فرو بردند. سیاست‌های آنها (که شامل حفظ ۱/۱ میلیون نفر سرباز در خدمت ارتش می‌باشد) کشور را به شدت فقیر کرده است و از زمان قطع کمک‌های شوروی و چین، این کشور فقیرتر نیز شده است. این نگرانی وجود دارد که رهبران این کشور برای خروج از بن‌بست و فقر مطلق به جنوب حمله کنند (تا سال ۱۹۹۶ به نظر می‌رسید که این کشور با یک قحطی بزرگ روبه‌روست). همچنین این نگرانی وجود دارد که این کشور به تولید سلاح‌های هسته‌ای روی آورد^(۴). به منظور ایجاد انگیزه در کره شمالی برای

1. Panmunjom

2. Kwangju

تعطیل کردن تأسیسات تولید پلوتونیوم در «یونگ بیون»^(۱)، در شمال پیونگ یانگ در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ امریکا، ژاپن و کره جنوبی، ارائه کمک‌هایی به شکل ساختن نیروگاه‌های اتمی ایمن تر را به کره شمالی پیشنهاد کردند و تا زمان ساخته شدن این نیروگاه‌ها، انرژی مورد نیاز این کشور را از طریق نفت تامین خواهند کرد.

1. Yongbyon

۵۹. جنوب شرقی آسیا

پیش از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) تنها کشور مستقل در جنوب شرقی آسیا تایلند (سیام)^(۱) بود. بقیه منطقه تحت سلطه امریکا و کشورهای اروپایی قرار داشت: فرانسه در هند و چین (ویتنام، لائوس و کامبوج)، هلند در هند شرقی (اندونزی)، بریتانیا در برمه (میانمار)، مالایا و برونئی شمالی و امریکا در فیلیپین حاکمیت داشتند. ژاپن در سال ۱۹۴۰ به منطقه هندوچین حمله کرد و سراسر منطقه را طی سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ در نورددید (۵۷). هلند که قادر نبود در سال ۱۹۴۵ کنترل کامل اندونزی را بار دیگر به دست گیرد، به این سرزمین تحت عنوان اندونزی استقلال دارد (۶۳). ایالات متحده در سال ۱۹۴۶ به فیلیپین استقلال داد، بریتانیا نیز به برمه و مالایا به ترتیب در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۵۷ استقلال داد (۵۲، ۶۲ و ۶۶۹). در ویتنام، فرانسه با یک جنبش استقلال طلب کمونیست روبه‌رو شد که از سوی اتحاد جماهیر شوروی و چین حمایت می‌شد (۶۰).

تا سال ۱۹۵۴ ویتنام شمالی به طور کامل تحت حاکمیت رژیم کمونیستی قرار گرفت. رژیم ویتنام شمالی همچنین جای پای در لائوس، کامبوج و ویتنام جنوبی به دست آورده بود. چریک‌های کمونیست در برمه، مالایا و فیلیپین فعال بودند (نگرانی‌هایی در مورد نفوذ چین بر جوامع بزرگ چینی در منطقه وجود داشت (حدود ۲۵ میلیون چینی در جنوب شرقی آسیا به سر می‌بردند و نسبت قدرت اقتصادی آنها بسیار بیشتر از نسبت جمعیت آنها به کل جمعیت منطقه بود). تایلند و فیلیپین با پیوستن به استرالیا، بریتانیا، فرانسه، زلاندنو، پاکستان و ایالات متحده پیمان مانیل را در زمینه دفاع از آسیای جنوب شرقی در سال ۱۹۵۴ به وجود آوردند.

1. Siam

این قرارداد اغلب «پیمان سیتو»^(۱) نامیده می‌شد. این کشورها توافق کرده بودند در برابر هرگونه تهاجم به منطقه یا یکی از کشورهای عضو پیمان یا به سه کشور کامبوج، لائوس یا ویتنام جنوبی به طور جمعی مقابله کنند (اگرچه هرگونه عملیات متحدین در یکی از سه کشور اخیر مستلزم رضایت آن کشور بود).

تحت فرماندهی سیتو، هیچ عملیات دفاع مشترکی انجام نشد، اگرچه نیروهای امریکا، استرالیا، زلاندنو، فیلیپین و تایلند در سال‌های دهه ۶۰ در جنگ ویتنام شرکت داشتند (۶۰). در سال‌های دهه ۷۰ فعالیت‌های سیتو پایان یافت. پس از پایان سیتو، دگرگونی‌های بسیاری در منطقه روی داد. در هند و چین کمونیست‌ها از لحاظ نظامی پیروز شدند، اما حاکمان کمونیست ویتنام با چین قطع رابطه نمودند و به سوی شوروی متمایل شدند و منازعه جدیدی را در رقابت با چین در کامبوج آغاز کردند (۶۱). در همین میان اتحادیه جدیدی که بسیار بیشتر از سیتو دارای ویژگی منطقه‌ای بود، شکل گرفت.

«اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب شرقی»^(۲) (آ.سه.آن) در سال ۱۹۶۷ با شرکت اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور و تایلند شکل گرفت. برونئی در سال ۱۹۸۴ و ویتنام در سال ۱۹۹۵ به این اتحادیه پیوستند و تا سال ۱۹۹۶ برمه، لائوس و کامبوج به صورت اعضای ناظر وارد اتحادیه شدند. آ.سه.آن هرگز یک اتحادیه نظامی نبوده است، اما اعضای آن در پی اتحاد با یکدیگر به منظور تعقیب منافع مشترک خود هستند. برای مثال در گفت‌وگوهای تجاری با اتحادیه اروپایی در سال ۱۹۹۴ نشست منطقه‌ای آ.سه.آن اقدام به برگزاری یک سلسله نشست‌های مشورتی با حضور چین، اتحادیه اروپایی، ژاپن، روسیه و ایالات متحده امریکا کرد. اعضای آ.سه.آن همچنین به اجلاس «همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام»^(۳) (آپک) پیوستند (۲).

1. South- East Asia Treaty Organization (SEATO).

2. Association of South- East Asian Nations (ASEAN).

3. Asia- Pacific Economic Co-Operation (APEC).

پایگاه‌های دریایی و هوایی بزرگ ایالات متحده در فیلیپین - در خلیج «سوبیک»^(۱) و فرودگاه کلارک در نزدیکی مانیل - در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۱ تعطیل شد (فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر به بسته شدن پایگاه دریایی روسیه در بندر «کامران»^(۲) در ویتنام شد) (۶۰). فیلیپین از سال ۱۹۶۹ با آغاز ناآرامی در میان اقلیت مسلمان (که با نام مورو شناخته می‌شود) در جزیره مینداناو، دچار دردمس شد. در سال ۱۹۹۳ مورو به عنوان بزرگترین گروه شورشی با انجام مذاکره موافقت کرد و در سال ۱۹۹۶ پیمان صلح که تضمین‌کننده خودمختاری محلی بیشتری بود، به امضا رسید.

مشارکت در آ.سه. آن به اعضا کمک کرد از درگیری بر سر برخی اختلاف‌های ارضی، مانند ادعاهای قدیمی فیلیپین بر ایالت صباح مالزی، دوری کنند. در سال ۱۹۹۶ اندونزی و مالزی توافق کردند دیوان بین‌المللی لاهه اختلاف‌های دو کشور بر سر جزایر کوچک «لیجیتان»^(۳) و «سیپادان»^(۴) در شرق برونئی را حل کند. در مجمع الجزایر اسپراتلی با وجود این که کشورهای برونئی، مالزی، فیلیپین و ویتنام همگی بر بخشی از این جزایر ادعا دارند (به امید کشف نفت) اما در مقابل مداخله غیرمنتظره چین و ادعاهای این کشور بر کل مجمع الجزایر، با یکدیگر متحد شده‌اند (۵۴).

یک مشکل بزرگ دیگر منطقه از زمانی آغاز شد که پس از پیروزی کمونیست‌ها در سال ۱۹۷۵، بسیاری از مردم کوشش می‌کردند از کشورهای تحت حاکمیت آنها بگریزند. آوارگان کامبوجی اکثراً به تایلند گریختند، اما بسیاری از آوارگان ویتنامی با شناورهای کوچک در دریا سرگردان شدند. افرادی که از این سفر دریایی جان سالم بدر بردند، توانستند در اردوگاه‌های موقتی در کشورهای آ.سه. آن مستقر شوند. کشورهای آ.سه. آن خواستار این تضمین بودند که این آوارگان در جای دیگر سکونت گزینند. ۲۰۰/۰۰۰ قایق‌نشین که به هنگ‌کنگ رسیدند، مشکلات بزرگی برای این سرزمین کوچک و پرجمعیت، پدید آوردند. زیرا پیش از آن مقام‌های

1. Subic

2. Camranh

3. Ligitan

4. Sipadan

هنگ‌کنگ نگران غرق شدن این سرزمین زیر هجوم مهاجران و فراریان چینی بودند و به شدت از مسأله پناهندگان ویتنامی دوری می‌کردند.

ایالات متحده امریکا بیش از یک میلیون آواره ویتنامی را پذیرفت، استرالیا، کانادا و فرانسه حدود ۱۳۰/۰۰۰ نفر از آنها را در خود جای دادند و تعداد کمتری نیز در چند کشور دیگر اسکان یافتند. در سال ۱۹۹۶ هنوز ۵۵۰۰ آواره در هنگ‌کنگ و ۱۱۰۰۰ نفر نیز در اردوگاه‌های آسیای جنوب شرقی به سر می‌بردند. حدود ۵۰/۰۰۰ نفر نیز قصد بازگشت از هنگ‌کنگ به ویتنام را داشته‌اند.

۶۰. هند و چین

هر سه کشور کامبوج، لائوس و ویتنام در میان سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۰ تحت حاکمیت فرانسه بوده و هندوچین فرانسه را تشکیل داده بودند. طی اشغال منطقه توسط نیروهای ژاپنی در بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵، جنبش تحت رهبری کمونیست‌ها، هدایت مبارزات ضدژاپنی را در ویتنام شمالی به عهده داشت (تونکین یا تونگ‌کینگ)^(۱). در سال ۱۹۴۵ آنها یک حکومت در هانوی تشکیل دادند. هانوی در سال ۱۹۴۶ توسط فرانسوی‌ها اشغال شد، اما آنها با یک درگیری طولانی با ویت مین مواجه شدند. در سال ۱۹۵۴ ویت مین‌ها نیروهای فرانسوی را در دژ «دین بین فو»^(۲) به دام انداختند و به دنبال آن موافقت‌نامه آتش‌بس امضا شد. ویتنام در امتداد مدار ۱۷ درجه عرض شمالی به دو بخش تقسیم شد. نیروهای فرانسوی از ویتنام شمالی خارج و بار دیگر حکومت کمونیستی در هانوی تشکیل شد. در ویتنام جنوبی فرانسه کار انتقال حاکمیت به دولت بومی در سایگون را تکمیل نمود. حدود ۸۰۰/۰۰۰ ویتنامی از بخش شمالی به ویتنام جنوبی گریختند.

فرانسه همچنین نیروهای خود را از کامبوج و لائوس که امروزه دارای حاکمیت می‌باشند، خارج کرد. در لائوس با شکست سیاست ورود کمونیست‌ها در دولت ائتلافی، برخوردها شدت یافت و تا سال ۱۹۶۱ شهر «وین تیان»^(۳) پایتخت کشور از سوی نیروهای کمونیست تهدید می‌شد. ائتلاف جدیدی در سال ۱۹۶۲ شکل گرفت، اما درگیری به سرعت از سرگرفته شد. وجود حکومت‌های ضعیف در لائوس و کامبوج این فرصت را به ویتنام داد تا نیروهای خود را از سراسر قلمرو آنها عبور دهد (از طریق «جاده هوشی مینه»^(۴)) که در واقع

1. *Tongking (Tonkin)*

2. *Dien Bien Phu*

3. *Vientiane*

4. *Ho Chi Minh trail*

شامل کامیون‌های بسیاری در تپه‌ها و مناطق کوهستانی بود). بنابراین آنها توانستند از سمت غرب به داخل ویتنام جنوبی نفوذ کنند.

تا اوایل دهه ۶۰ حکومت ویتنام جنوبی کنترل بسیاری از مناطق را در برابر چریک‌های ویت کنگ از دست داد. ویت کنگ‌ها توسط ویتنام شمالی تسلیح، تقویت و هدایت می‌شدند، ویتنام شمالی نیز در مقابل از سوی چین و روسیه پشتیبانی می‌شد. امریکا به امید جلوگیری از پیشروی نیروهای کمونیست به سمت جنوب، از ویتنام جنوبی حمایت می‌کرد و این امر باعث شد تا آنها عمیقاً در جنگ درگیر شوند. تا سال ۱۹۶۳، ۱۶/۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی ایالات متحده در ویتنام حضور داشتند. در سال ۱۹۶۵ هواپیماهای جنگی امریکا بمباران ویتنام شمالی را آغاز نمود و نیروی زمینی امریکا وارد ویتنام جنوبی شد. تا سال ۱۹۶۸، ۵۰۰/۰۰۰ نفر از نیروهای امریکایی در ویتنام درگیر جنگ بودند. در کنار این نیروها و نیروهای ویتنام جنوبی احتمالاً افرادی از استرالیا، زلاندنو، فیلیپین، کره جنوبی و تایلند نیز در منطقه حضور داشتند.

یک سلسله پیشنهادهای ارائه شده برای صلح با شکست مواجه شد. حکومت هانوی تلاش‌های بسیاری برای شکست ویتنام جنوبی انجام داد و سرانجام موفق شد ویتنام جنوبی را به تصرف در آورد. در سال ۱۹۶۹ خروج نیروهای امریکا و متحدین آن آغاز و تا سال ۱۹۷۳ کامل شد. در پی آن آتش‌بسی برقرار گردید اما به زودی جنگ از سر گرفته شد. تا سال ۱۹۷۵ ارتش ویتنام شمالی بسیار پر قدرت‌تر از ویتنام جنوبی بود، آنها سایگون و سایر شهرها را تصرف کردند و ویتنام به اجبار تحت حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی به یک کشور متحد تبدیل شد (هانوی همچنان پایتخت کشور باقی ماند و نام سایگون به هوشی مینه‌سیتی تغییر یافت). لائوس نیز در سال ۱۹۷۵ تحت حاکمیت کمونیست‌ها درآمد که به طور مؤثری از سوی هانوی کنترل می‌شد. همزمان با آن «خمرهای سرخ» در کامبوج به قدرت رسیده و چشم به حمایت و پشتیبانی چین دوخته بودند. همین امر موجب بروز اختلاف میان آنها و دولت مورد حمایت شوروی در هانوی شد (۶۱). با حمله ویتنام به کامبوج در اواخر سال ۱۹۷۸، چین این

حمله را با انجام یک جنگ محدود در اوایل سال ۱۹۷۹ پاسخ داد، اما پس از تصرف چندین شهر مرزی، این کشور با تحمل خسارات سنگین، نیروهای خود را از ویتنام خارج کرد. سراسر هندوچین برای مدتی تبدیل به منطقه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی شد. با کسب پایگاه دریایی «کامران» توسط نیروی دریایی شوروی در ویتنام، توانایی و قدرت نیروی دریایی شوروی در اقیانوس هند و آب‌های شرق آسیا افزایش یافت (۴۱). تا اواخر دهه ۸۰ اتحاد جماهیر شوروی نسبت به حضور خود در هندوچین تجدید نظر کرد. از دیدگاه جدید، هندوچین نه تنها یک امتیاز نبود بلکه این منطقه یک بدهکار عمده به شوروی محسوب می‌شد. این کشور کمک‌های خود به رهبران ویتنام را کاهش داد. ویتنام در پی مشاهده تغییر رفتار شوروی، در پی بهبود روابط خود با چین برآمد. هنگامی که چین نیز با سردی از ویتنام استقبال کرد، این کشور جهت‌گیری خود را متوجه به سایر کشورها نمود و جهت دریافت کمک از ژاپن و دیگر کشورها سیاست درهای باز اقتصادی را در پیش گرفت. ویتنام در سال ۱۹۹۵ اقدام به برقراری روابط دیپلماتیک با ایالات متحده کرد و به اتحادیه آ.سه.آن پیوست (۵۹). در مقابل کاهش کمک‌های شوروی، ویتنام اقدام به تعطیلی پایگاه دریایی «کامران» نمود، اما ویتنام هنوز یک کشور تک حزبی تحت حاکمیت ریشه‌دار کمونیست‌هاست.

۶۱. کامبوج

کامبوج (کامپوچیه) بازمانده پادشاهی کهن «خمر» است که در ابتدا شامل دلتای رود مکنگ نیز بوده است. این کشور از سال ۱۸۶۳ تا ۱۹۵۳ تحت‌الحمایه فرانسه بود. برخلاف لائوس، هیچ رشته کوهی به طور طبیعی این کشور را از ویتنام جدا نمی‌کند. با وجود تضادهای ریشه‌دار میان دو همسایه، تعدادی از ویتنامی‌ها در کامبوج زندگی می‌کردند. طی دهه ۶۰ کامبوج تلاش کرد که خود را از درگیری ویتنام دور نگه دارد و چشمان خود را بر روی جاده‌ای که از لائوس و شرق کامبوج عبور می‌کرد و از طریق آن ویتنام شمالی نیروهای خود را به ویتنام جنوبی اعزام می‌کرد ببندد (۶۰). اما در دهه ۷۰ جنگ به کامبوج نیز گسترش یافت چریک‌های کمونیست کامبوج معروف به «خمرهای سرخ» پس از قطع حمایت آمریکا از دولت کامبوج، در موقعیت برتر قرار گرفتند. در سال ۱۹۷۵ خمرهای سرخ، پنوم پن^(۱)، پایتخت کشور را تصرف کردند و به این ترتیب سراسر کامبوج تحت کنترل آنها قرار گرفت. رهبران کمونیست کامبوج به خاطر اجرای نظریات بی‌رحمانه و وحشیانه خود رسوا و بدنام شدند. آنها شهرها را با زور تخلیه کردند، موجب پدید آمدن قحطی شدند و دست کم ۱/۵ میلیون نفر را به قتل رساندند و هزاران نفر نیز به تایلند گریختند. زمانی که ویتنام از خط‌مشی کرملین پیروی می‌کرد، خمرهای سرخ خط‌مشی پکن را در پیش گرفتند. در سال ۱۹۸۷، پس از برخوردهای مرزی بسیار، ویتنام کمونیست به کامبوج کمونیست حمله کرد. یک حکومت دست‌نشانده (به رهبری مخالفین خمرهای سرخ) در پنوم پن مستقر گردید که مورد حمایت ۱۵۰/۰۰۰ سرباز ویتنامی بود. بسیاری از مردم کامبوج به تایلند گریختند و برخی تنها توانستند خود را به اردوگاه‌های پناهندگان در امتداد مرز تایلند برسانند، که اکثر آن توسط

1. Phnom Penh

چریک‌های «خمر سرخ» اداره می‌شد.

در سال ۱۹۸۲ سه جنبش مقاومت که یکی از آنها توسط خمرهای سرخ رهبری می‌شد، یک دولت ائتلافی ضد ویتنام تشکیل دادند. اگرچه این دولت، بخش کوچکی از سرزمین کامبوج را در اختیار داشت، اما از سوی بسیاری از کشورهای جهان مورد شناسایی قرار گرفت.

در اواخر دهه ۸۰ ویتنام دیگر کمک‌چندانی از شوروی دریافت نمی‌کرد به همین دلیل قادر به نگهداری نیروی عظیم نظامی در کامبوج و تداوم اشغال این کشور نبود و سرانجام در سال ۱۹۸۹ نیروهای ویتنام، کامبوج را ترک کردند. در پی خروج این نیروها، درگیری‌های جدیدی بین گروه‌های رقیب در کامبوج آغاز شد.

در سازمان ملل متحد، با همکاری بریتانیا، چین، فرانسه، امریکا و شوروی به منظور تشکیل یک نیروی بین‌المللی برای بازگرداندن نظم به کامبوج و نظارت بر انتخابات، با زحمات بسیار طرح‌هایی تهیه شد و شورای امنیت به اتفاق آرا این طرح‌ها را تصویب کرد. براساس این طرح‌ها یک نیروی ۱۶۰۰۰ نفری از سوی سازمان ملل متحد به کامبوج اعزام و انتخابات در سال ۱۹۹۳ برگزار شد. اگرچه خمرهای سرخ این انتخابات را تحریم کردند (و از تسلیم خود امتناع نمودند) اما ۹۰٪ مردم در آن شرکت کردند. یک دولت ائتلافی که قدرت به طور نامساوی بین یک حزب عمده غیرکمونیست و حزبی که با نیروهای اشغالگر ویتنامی همکاری می‌کرد، تقسیم شده بود، تشکیل شد. ۳۷۰/۰۰۰ کامبوجی که به تایلند گریخته بودند، بازگشت به میهن را آغاز کردند.

در سال ۱۹۹۶ خمرهای سرخ هنوز مناطقی در شمال و غرب کامبوج به ویژه در نزدیکی مرزهای تایلند را در اختیار داشتند. به تدریج در میان فرماندهان آنها شکاف بروز کرد و گروهی از آنها اعلام کردند در صورتی که به آنها اجازه ایفای نقش در سیاست کامبوج داده شود، اسلحه خود را به زمین خواهند گذارد. نیروهای دولتی به منظور حمایت از این فرماندهان و مبارزه با سایر نیروهای سرسخت خمر سرخ به مناطق مرزی اعزام شدند.

۶۲. مالزی و سنگاپور

مالزی، یک کشور پادشاهی فدرال، شامل ۹ سلطان نشین در سرزمین اصلی مالایا (به همراه جزیره پنانگ)^(۱) و ایالت‌های جزیره برونئو، ایالت صباح (در قدیم برنئو شمالی بریتانیا) و ساراواک است. جمعیت این کشور در سرزمین اصلی مالایا زندگی می‌کنند. حدود ۵۸٪ جمعیت از نژاد مالایایی - که به طور عمده مسلمان هستند - ۳۱٪ چینی و ۹٪ هندی هستند. در ایالت‌های جزیره برونئو اقلیت‌های دیگری نیز وجود دارند.

سرزمین اصلی مالایا، پس از یک دوره طولانی حاکمیت بریتانیا در سال ۱۹۵۷ مستقل شد. حاکمیت بریتانیا تنها در سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ توسط ژاپن گسسته شد. از سال‌های دهه ۵۰ به بعد، برگزاری انتخابات دموکراتیک منجر به تشکیل دولت‌های ائتلافی با رهبری مالایایی‌ها و مشارکت احزاب چینی و هندی شده است. عمده‌ترین مخالفان دولت، یک حزب اسلامی مورد حمایت اهالی مالایا بود که با قدرتمند شدن اقتصادی اقلیت چینی، مخالفت می‌ورزید.

به منظور پاسخگویی و مقابله با تقاضاهای مسلمان‌ها در جهت تقویت سنت‌های اسلامی، گام‌هایی در جهت افزایش سهم مالایایی‌ها در اقتصاد کشور برداشته شد. اما دولت ائتلافی در برابر خواسته‌های افراطی مسلمان‌های اصول‌گرا ایستادگی کرد.

تصمیم ایالت‌های «صباح و ساراواک»^(۲) در پیوستن به مالزی در سال ۱۹۶۳ موجب برانگیخته شدن خشم اندونزی شد و این کشور حملاتی را در سراسر مرز مشترک خود با این دو ایالت سازماندهی کرد. این حملات با کمک نیروهای بریتانیا دفع شد و در سال ۱۹۶۵ اندونزی سیاست «مقابله» را کنار نهاد.

1. Penang

2. Sabah and Sarawak

سنگاپور، جزیره‌ای با مساحت ۲۲۵ مایل مربع است که تحت حاکمیت بریتانیا تبدیل به یک بندر مهم شد. امروزه این کشور ۳ میلیون جمعیت دارد که ۷۷٪ آن چینی، ۱۵٪ مالایایی و ۷٪ هندی هستند. در سال ۱۹۶۳ سنگاپور به فدراسیون مالزی بزرگ پیوست، اما دولت سرزمین اصلی مالزی از پیوستن چنین کشوری با اکثریت چینی به خود چندان راضی نبود و سرانجام در سال ۱۹۶۵ سنگاپور از مالزی جدا شد. به عنوان یک جمهوری مستقل، سنگاپور نقش خود به عنوان یک مرکز بازرگانی و مالی را توسعه داده و با موفقیت توانسته است خود را با فن‌آوری پیشرفته در زمینه صنعت، هماهنگ نماید، به نحوی که در میانه دهه ۹۰ درآمد سرانه این کشور در حال نزدیک شدن به درآمد سرانه ژاپن بوده است.

سلطان‌نشین برونئی (با جمعیت حدود ۲۶۰/۰۰۰ نفر) تا سال ۱۹۸۴ تحت‌الحمایه بریتانیا باقی ماند. در این سال با نام برونئی دارالسلام بطور کامل مستقل شد. این کشور در گذشته با در اختیار داشتن انحصار منابع غنی نفت از دیگر کشورهای منطقه قابل شناسایی بود اما در حال حاضر با کشف نفت در منطقه فلات قاره مالزی این کشور تبدیل به تولیدکننده مهمتری شده است.

مالزی و سنگاپور اعضای مؤسس اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب شرقی آ.سه.آ. می‌باشند. برونئی در سال ۱۹۸۴ نیز به این اتحادیه پیوست (۵۹).

۶۳. اندونزی و گینه‌نو

اندونزی یک مجمع الجزایر بسیار بزرگ است که از شرق به غرب حدود ۳۰۰۰ مایل امتداد یافته و شامل سرزمینی است که پیشتر هند شرقی هلند نامیده می‌شد. ژاپن این سرزمین را در سال ۱۹۴۲ تصرف کرد. هلند نیز پس از اشغال شدن توسط آلمان نازی، حتی پس از شکست ژاپن در سال ۱۹۴۵ نتوانست حاکمیت خود را بر این مجمع الجزایر به حالت پیش از اشغال ژاپن بازگرداند.

جنگ میان مردم اندونزی و هلندی‌ها توسط هیأت نظارت سازمان ملل متحد متوقف شد و در سال ۱۹۴۹ حاکمیت به دولت مستقل اندونزی انتقال و نام پایتخت نیز از «باتاویا»^(۱) به «جاکارتا»^(۲) تغییر یافت.

ساکنان نیمه غربی گینه‌نو که بعداً ایریان باختری نامیده شد و امروزه ایریان جایا نامیده می‌شود از نژاد ملانزی بوده و هیچ پیوند مشترکی با مردم مالایا زبان و مسلمان اندونزی نداشتند، پس از ۱۹۴۹ تحت حاکمیت هلند باقی ماند، با این حال اندونزی خواستار پیوستن این منطقه به خاک خود بود و بر حق اعمال حاکمیت از سوی خود بر تمامی سرزمین هند شرقی هلند تأکید داشت.

پس از حملات متعدد نیروهای اندونزی به این منطقه، یک نظام انتقالی مورد پشتیبانی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۲ در ایریان باختری به اجرا درآمد. در سال ۱۹۶۳ اندونزی، ایریان جایا را به خاک خود ملحق کرد و بسیاری از ساکنان دیگر نقاط کشور را به این سرزمین انتقال داد.

۳ جمعیت ۲۱۰ میلیون نفری اندونزی هنوز در جزیره پر تراکم جاوه زندگی می‌کنند،

1. Batavia

2. Jakarta

اگرچه با اجرای یک برنامه «مهاجرت داخلی» میلیون‌ها نفر به جزایر دیگر انتقال یافته‌اند. مشکل دیگر مربوط به مسیحی‌های جزایر «آمبون»^(۱) (آمبونیا) و «جزایر ملوک جنوبی»^(۲) در مجاورت آن می‌باشد. هزاران نفر از ساکنان این جزایر پس از ۱۹۴۹ به هلند مهاجرت کرده‌اند و ساکنان فعلی نیز به تقاضاهای کسب استقلال برای جزایر ملوک جنوبی ادامه می‌دهند.

یک مشکل عمده و گسترده به حضور هشت میلیون چینی در اندونزی مربوط می‌شود. این اقلیت پراکنده در مواقع بروز خشونت‌های توده‌ای، همواره قربانی شده‌اند. در سال‌های اولیه استقلال، رهبران اندونزی سیاست خارجی خود را با چین کمونیست تنظیم کردند، اما به قدرت رسیدن نظامیان در سال ۱۹۶۵ موجب تیرگی سریع روابط دو کشور شد. نظامیان ادعا می‌کردند که چینی‌ها در صدد هدایت یک کودتای کمونیستی با حمایت اقلیت چینی بوده‌اند. بسیاری از چینی‌ها زندانی شده و یا به قتل رسیدند.

پیش از سال ۱۹۶۵، اندونزی بار دیگر نیروهای خود را در سرتاسر مرز مشترک با ایالت‌های صباح و ساراواک (مالزی) مستقر کرد تا از تلاش‌های آنها در پیوستن به فدراسیون مالزی جلوگیری کند^(۲).

پس از خروج پرتغال از «تیمور شرقی» بین گروه‌های رقیب، جنگ در گرفت. گروهی در پی کسب استقلال و گروهی خواستار پیوستن به اندونزی بودند. سرانجام در سال ۱۹۷۵ اندونزی تیمور شرقی را به تصرف درآورد. نیروهای اشغالگر اندونزی با ادامه ایستادگی گروه‌های استقلال طلب مواجه شدند و به گونه‌ای وحشیانه اقدام به سرکوب آنها نمودند، به نحوی که سازمان ملل متحد از شناسایی الحاق تیمور شرقی به اندونزی امتناع کرد (و به طور رسمی آن را «لوروسایی»^(۳) نامید).

پاپواگینه‌نو-نیمه شرقی گینه‌نو و جزایر مجاور آن شامل بریتانیای نو، ایرلند و «بوگین ویل»^۳ در سال ۱۹۷۵ مستقل شدند. بخش جنوبی این جزیره از سال ۱۸۸۴ تا ۱۹۰۵ با نام

1. Ambon
3. Loro Sai

2. South Moluccan Islands
a. Bougain Vill

گینه‌نو بریتانیا و پس از آن سرزمین پاپوای استرالیا نامیده می‌شد. بخش شمالی جزیره در زمان حاکمیت آلمان از سال ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۴ سرزمین قیصر ویلهلم نامیده و پس از این سرزمین جزء سرزمین‌های تحت سرپرستی سازمان ملل متحد قرار گرفت و توسط استرالیا اداره می‌شد (از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ نیز توسط ژاپن اشغال شد).

جمعیت ۴/۷ میلیون نفری پاپواگینه نوبه ۷۰۰ زبان و لهجه‌گوناگون صحبت می‌کنند، همانند ایریان جایا [در اندونزی] جمعیت ملانزی نژاد که شامل چندین قبیله در سرزمین اصلی می‌شود. پاپواگینه‌نو تا سال‌های اخیر به طور کامل در انزوایسر می‌برد. در دهه ۸۰ هزاران آواره ملانزیایی از ایریان جایا به پاپواگینه‌نو گریختند. نیروهای اندونزی در تعقیب چریک‌های شورشی در پاره‌ای از موارد از مرز عبور می‌کردند.

پاپواگینه نو با یک جنبش جدایی طلب داخلی در جزیره بوگین ویل روبه‌رو شد. این جزیره به لحاظ جغرافیایی یکی از جزیره‌های مجمع‌الجزایر سولومون بود، اما با توافق مالکان آلمانی و بریتانیایی در دهه ۱۸۸۰ این جزیره از بقیه مجمع‌الجزایر سولومون جدا شد. در سال ۱۹۷۶ این جزیره تا حدودی خودمختار شد، اما بروز ناآرامی منجر به یک شورش عمومی در سال ۱۹۸۸ شد.

فعالیت شورشیان بوگین ویل منجر به تعطیلی مهمترین معدن مس کشور شد. درآمد‌های صادراتی پاپواگینه نو از این معدن به دست می‌آمد. در سال ۱۹۹۶ شورشیان هنوز مطیع دولت نبودند و شکست دولت در پایان بخشیدن به جنبش جدایی طلبانه، موجب بروز تنش‌های سیاسی در پایتخت پاپوا، شهر «پورت مورس بی»^(۱) شد.

۶۴. استرالیا و زلاندنو

دریای «تاسمان»^(۱) به پهنای ۱۰۰۰ کیلومتر این دو کشور را از یکدیگر جدا کرده است. اقیانوس‌های پهناور با اینکه موجب انزوای این دو کشور شده‌اند اما در عین حال از سه جهت آنها را محافظت می‌کنند. اکثر جمعیت این دو کشور بریتانیایی الاصل می‌باشند و در ابتدا برای دفاع از خود به نیروی دریایی بریتانیا وابستگی کامل داشتند. در سال ۱۹۱۴ و بار دیگر در سال ۱۹۳۹ آنها به نفع بریتانیا وارد جنگ شدند و نیروهایی را برای شرکت در جنگ به اروپا و خاورمیانه اعزام نمودند. اما در سال ۱۹۴۲ هر دو کشور از سمت شمال مورد تهدید واقع شدند: نیروهای ژاپنی به پیشروی خود به سمت جنوب تا رسیدن به گینه نو و جزایر سولومون ادامه دادند.

استرالیا و زلاندنو در سال ۱۹۵۱ پیمان دفاعی «آنزوس»^(۲) را با ایالات متحده امضا کردند، آنها همچنین در سال ۱۹۵۴ عضو پیمان سیتو شدند و نیروهای نظامی خود را در دهه ۵۰ به کره و در دهه ۶۰ به ویتنام اعزام کردند (۵۸ و ۶۰). اما زلاندنو در سال ۱۹۸۴ یک سیاست ضدهسته‌ای در پیش گرفت که منجر به اخراج کشتی‌های جنگی امریکایی از بنادر آن کشور شد که این امر به معنی پایان عضویت زلاندنو در آنزوس بود. در سال ۱۹۸۵ مأموران مخفی فرانسه، در بندر اوکلند یک کشتی متعلق به یک گروه ضدهسته‌ای را غرق کردند. این گروه قصد داشتند با تحت فشار قرار دادن فرانسه از انجام انفجارها و آزمایش‌های هسته‌ای در جزایر پولینزی فرانسه جلوگیری کنند (۶۵). دو مأمور فرانسوی دستگیر شدند و هنگامی که فرانسه به منظور آزادی این دو نفر روابط خود را با زلاندنو قطع کرد، این امر بار دیگر زلاندنو را خشمگین ساخت و دوره‌ای از سردی روابط میان دو کشور را به دنبال داشت.

1. Tasman Sea

2. Australia and New Zealand and United States (ANZUS).

بیشتر جمعیت ۱۸ میلیونی استرالیا را شهرنشینان تشکیل می‌دهند. نیمی از آنها در پنج شهر بزرگ زندگی می‌کنند که همه این شهرها در سواحل این کشور بزرگ (یا قاره) واقع شده‌اند. بخش بزرگی از مناطق داخلی این کشور از سرزمین‌های بیابانی و نیمه‌بیابانی پوشیده شده است. اکتشاف منابع معدنی بزرگ، موجب ایجاد دگرگونی‌هایی در اقتصاد متکی به دامپروری این کشور شد. فراورده‌های معدنی از جمله ذغال سنگ در حال حاضر نیمی از صادرات این کشور را تشکیل می‌دهند. معادنی که روی نقشه مشخص نشده‌اند، شامل مس، طلا، تنگستن و قلع می‌باشد.

دو سوم از جمعیت ۳/۵ میلیونی زلاندنو در حال حاضر در مناطق شهری بزرگ زندگی می‌کنند، اما اقتصاد این کشور بطور عمده متکی به دامپروری، تولید پشم، گوشت و فراورده‌های لبنی است که ۳۵٪ صادرات این کشور را تشکیل می‌دهند. بریتانیا به عنوان بزرگترین شریک تجاری زلاندنو با خرید ۷۰٪ صادرات این کشور، در سال ۱۹۷۳ به عضویت جامعه اروپای پذیرفته شد و سیاست‌های حمایتی این کشور از محصولات کشاورزی خود، به شدت بر صادرات گوشت و کره زلاندنو به بریتانیا ضربه وارد کرد، در نتیجه زلاندنو در پی ایجاد تنوع در بازارهای صادراتی خود بر آمد. امروز بزرگترین بازارهای صادرات محصولات زلاندنو و استرالیا، ژاپن و امریکا هستند و تنها ۱٪ صادرات این کشور روانه بازارهای بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی می‌شود.

با امضای قرارداد تجارت آزاد در سال ۱۹۶۵، استرالیا و زلاندنو اقدام به کاهش تعرفه بازرگانی میان خود نمودند. در سال ۱۹۸۲ آنها با عقد پیمان «روابط نزدیکتر اقتصادی»^(۱) (سر) همه محدودیت‌ها تجاری میان دو کشور از میان برداشتند. در همین زمان روابط خارجی و تجاری استرالیا به سمت آسیا گرایش پیدا کرد. بازارهای ژاپن و آسیای شرقی در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ به ترتیب ۵۰ و ۶۰ درصد صادرات استرالیا را به خود اختصاص دادند. امروزه آسیایی‌ها، شامل بسیاری از آوارگان ویتنامی (۵) بیش از ۵٪ جمعیت استرالیا را تشکیل

1. Closer Economic Relations (CER).

می دهند. همچنین ۴۰٪ مهاجران پذیرفته شده در هر سال، آسیایی هستند (استرالیا در سال ۱۹۷۳ سیاست سنتی «استرالیای سفید» را کنار گذاشت).

تنها حدود ۳۰۰/۰۰۰ نفر از جمعیت استرالیا را ساکنان اصلی این کشور، «آبوریژینال»^(۱) تشکیل می دهند، اما در زلاندنو دست کم ۱۲٪ جمعیت از نژاد «مائوری»^(۲) (پولینزیایی) هستند. از دیگر مجمع الجزایر پولینزی یا مهاجرت های بسیاری به زلاندنو صورت می گیرد، به ویژه از جزایر «کوک»^(۳) و «نیو»^(۴) این جزایر در گذشته جزئی از مستعمره زلاندنو بودند و در حال حاضر نیز جزو اتحادیه زلاندنو و ساموای غربی هستند. ساموای غربی نیز در گذشته جزو سرزمین های تحت سرپرستی سازمان ملل متحد بوده که امروزه یک کشور مستقل است (۶۵).^(۵) از جمعیت اوکلند بزرگترین شهر زلاندنو پولینزیایی هستند. در دهه ۸۰ قبیله های مائوری با استناد به مواد قرارداد «وایتانگی»^(۵) در سال ۱۸۴۰ جهت باز پس گیری یا جبران خسارت سرزمین هایی که از سال ۱۸۴۰ به بعد از دست این قبیله ها خارج شده است، مبارزه ای را آغاز نموده اند.

1. Aboriginal

2. Maori

3. Cook

4. Niue

5. Waitangi

۶۵. اقیانوس آرام جنوبی

جزایر بسیار کوچک «پیت کرین»^(۱) در حال حاضر تنها باقی مانده از سرزمین‌های وابسته به بریتانیا در منطقه می‌باشد. در میان سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ «فیجی»^(۲)، «تونگا»^(۳) و جزایر «سولومون»^(۴)، «کریباتی»^(۵)، «توالو»^(۶) (در قدیم جزایر گیلبرت و آلیس) موفق به کسب استقلال شدند. جزیره «بانابا»^(۷) (جزیره اقیانوس) پس از یک سلسله مذاکرات طولانی با ۲۰۰۰ تن از اهالی این جزیره که در پی کسب استقلال جداگانه بودند، به کریباتی^(۸) ملحق شد. «پلینزی فرانسه»^(۹) «کالدونیای جدید»^(۱۰)، «والیس»^(۱۱) و «فوتونا»^(۱۲) هنوز شامل سرزمین‌های «آن سوی دریاها» فرانسه هستند. در کالدونیای جدید ناآرامی در میان «کاناک‌ها»^(۱۳) (از نژاد ملانزی) گاهی شکل خشونت‌آمیز به خود می‌گیرد. کاناک‌ها امروزه تنها ۳۴٪ جمعیت کالدونیای جدید را تشکیل می‌دهند (۳۷٪ نیز اروپایی هستند که بسیاری از آنها در ارتباط با نقش جزیره به عنوان یک تولیدکننده بزرگ نیکل در آنجا زندگی می‌کنند). در سال‌های دهه ۸۰ وقوع دگرگونی‌هایی در دولت فرانسه موجب ایجاد تغییراتی در قانون اساسی پیشنهاد شده برای کالدونیای جدید شد. مردم پولینزیای ساکن در فرانسه، به انجام آزمایش‌های هسته‌ای توسط فرانسه در جزیره «مرجانی «موروروا»^(۱۴) اعتراض‌هایی داشتند(۴). اما در سال ۱۹۹۶ فرانسه قول داد که آزمایش‌های بیشتری در این جزیره انجام

1. Pit Crin

3. Tonga

5. Kiribati

7. Banaba

9. French Polynesia

11. Wallis

13. Kanak

2. Fiji

4. Solomon

6. Tuvalu

8. Kiribati

10. New Caledonia

12. 11. Futuna

14. Mururoa

ندهد و پروتکل الحاقی به قرارداد ۱۹۸۵ «راروتونگا»^(۱) را امضا کرد (به نقشه نگاه کنید). در سال ۱۹۸۰ جزایر «هبرید نو»^(۲) تحت «حاکمیت مشترک»^(۳) فرانسه و بریتانیا با نام «وانواتو»^(۴) مستقل شد. پس از آن، این کشور با شورش جدایی طلبانه در جزیره «اسپیریتو سانتو»^(۵) روبه‌رو گردید و دولت این کشور از نیروهای پاپوا گینه‌نو جهت سرکوب شورش، درخواست کمک کرد. «نائورو»^(۶) و ساموای باختری که در گذشته سرزمین‌های تحت سرپرستی سازمان ملل بوده و توسط استرالیا و زلاندنو اداره می‌شدند، امروزه تبدیل به کشورهای مستقلی شده‌اند. جزایر کوک و نیو دارای حکومت‌های خودمختاری در اتحادیه زلاندنو هستند، جزایر «توکلاوس»^(۷) نیز سرزمین‌های متعلق به زلاندنو است.

پرجمعیت‌ترین کشور این منطقه، فیجی با ۷۵۰۰۰۰ نفر جمعیت می‌باشد که بسیاری از آنها از نژاد مهاجرهای هندی هستند که حدود یک قرن پیش به این سرزمین آمده‌اند. هنگامی که در انتخابات ۱۹۸۷ یک دولت به رهبری هندی‌ها به قدرت رسید، نظامیان قدرت را به دست گرفتند و قانون اساسی جدیدی که تضمین‌کننده تداوم تسلط اهالی بومی فیجی به غیربومیان بود را تحمیل نمودند. این عمل نشانگر تبعیض نژادی افراطی بود که موجب شد جامعه کشورهای مشترک‌المنافع عضویت فیجی را به حالت تعلیق در آورد^(۹). بنابراین بسیاری از هندی‌ها فیجی را ترک کردند و امروزه هندی‌ها دیگر بیش از نیمی از جمعیت فیجی را تشکیل نمی‌دهند.

از سال ۱۹۷۱ تا به امروز کشورهای جزیره‌ای به طور منظم با استرالیا و زلاندنو در چارچوب اجلاس اقیانوس آرام جنوبی، نشست‌هایی را برگزار کرده‌اند. در سال ۱۹۸۰، ۱۵ عضو این اجلاس، موافقتنامه تجارت منطقه‌ای و همکاری اقتصادی با نام «اسپارتکا»^(۸) را امضا

1. Rarotonga

2. New Hebride

3. Condominium

4. Vanuatu

5. Espiritu Santo

6. Nauru

7. Tokelaus

8. South Pacific Regional Trade and Economic Co-Operation Agreement (SPARTECA).

کردند. این قرارداد بازارهای استرالیا و زلاندنو را به طور ترجیحی بر روی فراورده‌های تولیدی کشورهای جزیره‌ای باز می‌کرد. در سال ۱۹۸۵ آنها قرارداد راروتونگا را به منظور ایجاد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در جنوب اقیانوس آرام امضا کردند، اما در مورد بازرسی از کشتی‌های مسلح به سلاح‌های اتمی که مورد اختلاف میان زلاندنو و امریکا بود (۶۴)، این قرارداد سکوت کرده است.

جزایر «کارولین»^(۱) «ماریانا»^(۲) و «مارشال»^(۳) با اینکه در شمال خط استوا واقع شده‌اند؛ اما جزو جزایر اقیانوس آرام جنوبی محسوب می‌شوند. این جزایر تا پیش از سال ۱۹۱۴ تحت حاکمیت آلمان بودند و از سال ۱۹۱۹ تحت حاکمیت ژاپن قرار گرفتند. این جزایر در سال ۱۹۴۷ جزو سرزمین‌های راهبردی تحت سرپرستی سازمان ملل متحد قرار گرفتند که اداره آن به عهده ایالات متحده امریکا نهاده شد. این جزایر گاهی، مجمع‌الجزایر «میکرونزی»^(۴) نیز نامیده شده است (۵۷، ۶۶). در دهه ۸۰ ماریانای شمالی شامل (سایپان)^(۵) تصمیم به تشکیل یک جامعه مشترک‌المنافع با ایالات متحده امریکا گرفت، همانند وضعیتی که پورتوریکو با امریکا داشت (۷۱). جزایر مارشال، فدراسیون ایالت‌های میکرونزی (شامل بیشتر جزایر کارولین) و پالایو شیوه کسب استقلال بدون قطع تمامی پیوندها با ایالات متحده را برگزیدند. امریکا حق استفاده از برخی تسهیلات دفاعی در جزایر میکرونزی را برای خود محفوظ نگه‌داشت (در ابتدا ایالات متحده موشک‌های خود را در یک منطقه دریایی در نزدیکی جزیره «کواجالین»^(۶) در جزایر مارشال مورد آزمایش قرار می‌داد، این کشور همچنین انفجارهای هسته‌ای خود را در دهه ۵۰ در جزیره «بیکینی»^(۷) و «انای وتوک»^(۸) انجام می‌داد). ایالات متحده همچنان به ارائه کمک‌های اقتصادی خود به این جزایر ادامه می‌دهد.

1. Caroline

2. Mariana

3. Marshall

4. Micronesia

5. Saipan

6. Kwajalein

7. Bikini

8. Eniwetok

۶۶. امریکا و اقیانوس آرام

در قرن نوزدهم امریکائی‌ها [با گسترش به سمت غرب] به سواحل اقیانوس آرام رسیدند. آلاسکا را از روسیه خریداری کردند (۱۸۶۷) فیلیپین و گوام را از اسپانیا گرفتند (۱۸۹۸) و هاوایی، میدوی، «ویک»^(۱) و ساموای شرقی را به خاک خود ضمیمه نمودند. در میان سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴، آنها ساختمان کانال پاناما را به پایان رساندند، با استفاده از این کانال کشتی‌ها مسیر بسیار کوتاه‌تری را میان اقیانوس اطلس و آرام طی می‌کردند، پیش از احداث کانال پاناما، کشتی‌ها با عبور از تنگه ماژلان و دماغه هورن این کار را انجام می‌دادند (۶ و ۷۰). در ژاپن که رهبران آن کشور مانع از برقراری هرگونه ارتباط با بیگانگان بودند، گشایش دروازه‌های تجاری این کشور توسط امریکا در سال ۱۸۵۴ عواقب وخیمی برای امریکا به دنبال داشت، بعدها آنها متوجه جاه‌طلبی‌های ژاپن شدند که سرانجام منجر به حمله این کشور در سال ۱۹۴۱ به پایگاه دریایی امریکا در «پیرل هاربور»^(۲) در جزیره «اواهو»^(۳) واقع در مجمع‌الجزایر هاوایی شد. ژاپن سپس فیلیپین، گوام، ویک و جزایر «آلوشین»^(۴) غربی را اشغال کرد (۵۷). پس از اینکه امریکا در سراسر اقیانوس به جنگ با ژاپن پرداخت، ژاپن را در سال ۱۹۴۵ وادار به تسلیم نمود و امریکا متعهد به دفاع از منطقه غرب اقیانوس آرام و ژاپن شد. در دهه ۵۰ تهاجم به کره جنوبی و پیشرفت کمونیست‌ها در هندوچین موجب نگرانی فزاینده از نفوذ قدرت چین شد. اتحاد جماهیر شوروی نیز در این زمان از چین حمایت می‌کرد امریکا نیز به دفاع از تایوان در برابر حملات احتمالی از سرزمین اصلی چین و همچنین از کره جنوبی در برابر تهاجم جدید از سوی کره شمالی اقدام کرد و به تدریج به سوی مداخله در جنگ ویتنام کشیده شد (۵۵، ۵۸ و ۶۰).

1. Wake

2. Pearl Harbor

3. Oahu

4. Aleutian

در سال ۱۹۵۱ آمریکا با استرالیا و زلاندنو پیمان آنزوس را پدید آورد و با ژاپن نیز پیمان دفاعی امضا کرد (۵۷، ۶۴). پیمان سیتو با مشارکت اعضای پیمان آنزوس، بریتانیا، فرانسه، پاکستان، فیلیپین و تایلند در سال ۱۹۵۴ در مانیل به امضا رسید (۵۹). بروز شکاف میان چین و شوروی، نزدیکی دوباره آمریکا به چین، پیروزی نظامی کمونیست‌ها در هندوچین و بروز احساسات ضد جنگ ویتنام در میان آمریکایی‌ها، موجب عقب‌نشینی از درگیری و دست کشیدن از عقیده مداخله‌جویی در هرگونه برخورد طولانی مشابه، در سرزمین اصلی آسیا شد (۵۳ و ۶۰). سیتو در سال ۱۹۷۷ پایان یافت و پایگاه‌های آمریکا در تایلند بسته شد (اما پایگاه‌های این کشور در فیلیپین تا سال ۱۹۹۲ مورد استفاده قرار می‌گرفت).

تا اواسط دهه ۹۰ دگرگونی‌های سریعی رخ داد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر به خروج کشتی‌های جنگی این کشور از اقیانوس آرام و دست‌کشیدن شوروی از حمایت از کره شمالی شد. ژاپن به یک ابرقدرت اقتصادی تبدیل گردید - اگرچه نیروهای آمریکایی در ژاپن و کره جنوبی باقی ماندند، زیرا در شبه جزیره کره نگرانی‌های جدیدی در مورد جنگ‌طلبی‌های کره شمالی و تلاش‌های این کشور در جهت دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای به وجود آمده بود. (۵۸) - در میان اعضای اجلاس همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوس آرام (آپک) که در سال ۱۹۸۹ (۲) تأسیس شد، چین و ژاپن در کنار ایالات متحده برجسته‌ترین بودند - این در حالی بود که هر سه کشور یاد شده در آن زمان اختلاف‌های تجاری سختی با یکدیگر داشتند.

امریکا در سال ۱۹۴۶ به فیلیپین استقلال داد. در میان سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۲ آمریکا حاکمیت بر جزایر «ریوکیو»^(۱) «ولکانو»^(۲) و «بونین»^(۳) را به ژاپن بازگرداند (۵۷). در سال ۱۹۵۹ آلاسکا و هاوایی به ترتیب چهل و نهمین و پنجاهمین ایالت آمریکا شدند. گوام و ساموای آمریکا، میدوی و ویک نیز جزو سرزمین‌های آمریکا محسوب شدند. تا دهه ۸۰ جزایر کارولین، ماریانا و مارشال، سرزمین‌های میکرونزی یا تحت سرپرستی آمریکا را تشکیل می‌دادند.

1. Ryukyu
3. Bonin

2. Volcano

۶۷. ایالات متحد آمریکا

در اصل، تنها ۱۳ ایالت (که همه آنها در سواحل شرقی واقع شده بودند) در فدراسیون آمریکا وجود داشت. پس از سال ۱۹۱۲، هنگامی که آریزونا شایستگی تبدیل شدن به یک ایالت را کسب نمود، ۴۸ ایالت در فدراسیون آمریکا وجود داشت. در سال ۱۹۵۹ آلاسکا و هاوایی، دو سرزمینی که پیشتر متعلق به آمریکا بودند، به ترتیب چهل و نهمین و پنجاهمین ایالت‌های آمریکا شدند.

آمارهای به دست آمده در میان سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که ۹۷ میلیون نفر بر جمعیت آمریکا افزوده شده است و در حال حاضر این کشور بیش از ۲۷۰ میلیون جمعیت دارد. افزایش سریع جمعیت در نتیجه تداوم مهاجرت غیرقانونی به ویژه در سراسر مرز مکزیک است. اگرچه مدت زمانی طولانی سهمیه مهاجرت به گونه‌ای طراحی شده بود که بر تری ترکیب جمعیتی را به نفع اروپایی‌ها حفظ کند، در سال‌های اخیر ۹۰٪ مهاجرین از «جهان سوم» بوده‌اند. (۷)

امروزه از کل جمعیت آمریکا حدود ۲۵ میلیون نفر اسپانیایی تبار، ۹ میلیون آسیایی، ۲ میلیون سرخ‌پوست و ۳۶ میلیون سیاه‌پوست هستند. بخشی یا همه سیاه‌پوست‌ها دارای ریشه و اصل آفریقایی می‌باشند. در دهه ۲۰، ۸۰٪ سیاه‌پوست‌ها در جنوب شرقی کشور (جنوب قدیمی) زندگی می‌کردند، اما امروزه تنها نیمی از آنها در این منطقه زندگی می‌کنند و میلیون‌ها نفر به شهرهای شمالی مهاجرت کرده‌اند. در برخی شهرها سیاه‌پوست‌ها اکثریت جمعیت مناطق مرکزی شهرها را تشکیل می‌دهند. واشنگتن پایتخت آمریکا مثال خوبی برای این گونه شهرهاست.

اما بزرگترین تغییر موازنه جمعیت به ضرر شمال مرکزی (غرب میانه) و شمال شرقی

روی داده است. از سال ۱۹۷۰ به بعد منطقه جنوب و غرب بیش از نیمی از کل جمعیت را در خود جای داده است. مردم این منطقه در حال حاضر نیمی از نمایندگان هر دو مجلس امریکارا انتخاب می‌کنند و نیمی از آرای انتخابات ریاست جمهوری را به خود اختصاص داده‌اند. این حرکت جمعیت نشان دهنده وقوع دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی است. صنایع پیشرفته به سمت غرب دور (برای مثال صنایع رایانه در «دره سیلیکون»^(۱) در جنوب شرقی سان‌فرانسیسکو و صنایع هواپیماسازی جمبوجت در سیاتل) و در مناطق جنوبی در «کمر بند آفتاب»^(۲) گسترش یافته‌اند. در سال ۱۹۴۰ درآمد سرانه در جنوب کشور ۵۰٪ میانگین کشور بود. امروزه درآمد این مناطق به بیش از ۹۰٪ میانگین کشور افزایش یافته است.

نیویورک که تا دهه ۶۰ پرجمعیت‌ترین ایالت بود، توسط کالیفرنیا به حاشیه رانده شده است. کالیفرنیا در سال ۱۹۵۰ تنها ۱۱ میلیون نفر جمعیت داشت، اما در حال حاضر این رقم به ۳۳ میلیون نفر رسیده است. در ترکیب جمعیتی کالیفرنیا درصد اسپانیایی تبارها و آسیایی‌ها دو برابر میانگین کشور است.

استخراج نفت و گاز طبیعی و ساختن سدها (به منظور آبیاری و تولید برق) نقش مهمی در پیشرفت اقتصادی مناطق جنوب و غرب کشور داشته است. ایالات متحد امریکا یکی از مهمترین واردکنندگان نفت می‌باشد، نفت آلاسکا با لوله به بندر «والدز»^(۳) و از آنجا به نفتکش‌ها سپس به بازارهای مصرف انتقال می‌یابد. این نفت نقش مهمی در کاهش وابستگی امریکا به نفت خاورمیانه دارد (۳ و ۴۰). در دهه ۸۰ افزایش کاربرد انرژی هسته‌ای به سرعت محدود شد که این ناشی از نگرانی در مورد امنیت نیروگاه‌ها و به ویژه پس از حادثه راکتور جزیره «تری مایل»^(۴) در پنسیلوانیا واقع در ۱۰۰ مایلی غرب فیلادلفیا بود.

برای مدتی، در حالی که غرب و جنوب در حال کسب موفقیت‌های جدید بودند، منطقه صنعتی قدیمی شمال که معادن ذغال سنگ آن به مدت طولانی در خدمت کارخانه‌های فولاد

1. Silicon Valley

2. Sunbelt

3. Valdez

4. Three Mile

بود، به «کمر بند زنگ زده»^(۱) معروف شد. اما در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ غرب مرکزی (میدوست) دوباره احیا شد (به طور کلی میدوست به منطقه میان شیکاگو و کلیولند گفته می‌شود). تا سال ۱۹۹۶، صادرات این منطقه به سرعت افزایش یافت و این منطقه دارای پایین‌ترین نرخ بیکاری در سرتاسر کشور بود.

پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) سیاست «انزوگرایی»^(۲) به اندازه کافی نیرومند بود که موجب خروج امریکا از جامعه ملل شد. پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۵-۱۹۴۵) دفتر ساختمان مرکزی نهاد جایگزین جامعه ملل، سازمان ملل متحد، در نیویورک پایه‌گذاری شد. به عنوان بزرگترین قدرت اقتصادی و تنها قدرت نظامی که قادر به رویارویی با شوروی بود، امریکا با درخواست کمک و رهبری از سوی بسیاری از کشورها مواجه شد (اگرچه لزوماً هر دستوری که صادر می‌کرد، مورد قبول واقع نمی‌شد).

به مدت ۵۰ سال امریکا از متحدین خود در اروپا و شرق دور پشتیبانی و نیروهای خود را در آن مناطق حفظ کرد (۱۱ و ۶۶). امریکا نقش مهمی نیز در امور خاورمیانه ایفا کرد (۴۱ و ۴۸). همچنین اخیراً این کشور در جلوگیری از بروز مشکلات در چندین منطقه افریقا ایفای نقش کرده است. مشارکت امریکا در امور بین‌الملل از سال ۱۹۴۵ به بعد، عمدتاً پاسخی بوده است به چالش‌هایی که از سوی رژیم‌های کمونیست در اروپا و آسیا فراروی این کشور قرار می‌گرفت. اما نه در اواخر دهه ۷۰، پس از تجزیه تلخ ویتنام و نه در اوایل دهه ۹۰ پس از فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و شوروی، هیچ‌کدام موجب بازگشت به انزوگرایی از نوعی که در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ وجود داشت، نشده است.

1. *The Rust belt*

2. *Isolationism*

کشور کانادا حاصل مبارزه طولانی با جغرافیا و تاریخ است. تقریباً همه ۳۰ میلیون سکنه کانادا در نواری به درازای ۳۰۰۰ مایل و در امتداد مرز ایالات متحده زندگی می‌کنند، اما برخلاف نفوذ بسیار زیاد ایالات متحده، آنها هویت جداگانه خود را حفظ کرده‌اند. با این حال، و از دیدگاهی دیگر، این کشور دارای هویت دوگانه‌ای است. به لحاظ تاریخی، کانادا در اصل یک سرزمین دوزبانه بوده است. حدود ۳۰٪ ساکنان کانادا به زبان فرانسوی صحبت می‌کنند. تنها ۴۲٪ از تبار ایرلند و بریتانیا هستند، اما اکثر مهاجران با نژادهای متفاوت، صحبت کردن به زبان انگلیسی را ترجیح داده‌اند.

در حدود اواسط این قرن [قرن بیستم] کانادایی‌های فرانسوی تبار با مشاهده چشم‌انداز حل شدن فرهنگ ملی آنها در فرهنگ امریکای شمالی تحت تسلط انگلیسی زبان‌ها به شدت برآشفته شدند. برخی از آنها اقدام به مبارزه در جهت دفاع و تقویت از موقعیت جوامع فرانسوی تبار در سراسر کانادا کردند که در نتیجه آن، حکومت فدرال کانادا تصمیم به اجرای یک سلسله اقدام‌ها در جهت ارتقای وضعیت دوزبانی و دو فرهنگی کشور نمود. اگرچه این اقدام تأثیرهای قابل ملاحظه‌ای بر جای گذاشت، اما از دید بسیاری از مردم «کبک»^(۱) این اقدام‌ها به شکست انجامیده است. کبک تنها ایالت کانادا است که اکثریت جمعیت آن فرانسوی زبان هستند (۳ جمعیت فرانسوی تبار کانادا در کبک به سر می‌برند). اهالی کبک چنین استدلال می‌کنند که فرهنگ [و آداب و رسوم] فرانسوی باید در بالاترین درجه خود حفظ شود حتی اگر این کار منجر به جدایی کبک از کانادا گردد.

تا اوایل دهه ۹۰ شانس کانادا برای حفظ وحدت ملی با شک و تردید نگرینسته می‌شد. با

1. Quebec

برگزاری یک همه‌پرسی ایالتی در سال ۱۹۹۵، با اختلاف اندکی، طرح جدایی کبک شکست خورد، اما هنگامی که همه‌فرانسوی تبارها در این خصوص رأی دادند، ۶۰٪ به جدایی کبک از کانادا رأی مثبت دادند. حمایت از جدایی کبک از زمان برگزاری همه‌پرسی سال ۱۹۸۰ افزایش یافت، در این همه‌پرسی ساکنان فرانسوی تبار در مقابل مسأله «جدایی» به دو گروه مساوی تقسیم شدند و آرای انگلیسی زبان‌ها موجب تغییر موازنه و به وجود آمدن اکثریت مخالف «جدایی» شد و تا امروز بسیاری از اهالی انگلیسی زبان کبک احساس کرده‌اند که قوانین جدید زبانی که از سوی دولت ایالتی تحمیل شده آنها را در موقعیت نامناسبی قرار داده است و بسیاری از آنها به ایالت‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند.

جنبش جدایی طلبانه کبک در دو دهه ۶۰ و ۷۰ از سوی فرانسه پشتیبانی می‌شد که موجب وارد آمدن آسیب به روابط «اوتاوا» و «پاریس» شد. در دوره زمانی ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ برگزاری انتخابات ایالتی، موجب به قدرت رسیدن یک دولت ایالتی خودمختار به لحاظ نظری شد. از سال ۱۹۹۴ به بعد هم چنین وضعیتی تداوم داشته است. در همین میان یک سلسله تلاش‌ها از سوی دولت فدرال انجام شد تا با تغییراتی در قانون اساسی و اقدام‌های دیگر سرکشی کبک را کاهش دهند. در سال ۱۹۸۲ سرانجام کانادا قانون اساسی کشور را - که تاریخ تدوین آن به سال ۱۸۶۷ بازمی‌گشت - با پذیرش یک فرمول برای انجام اصلاحات در آن کامل کرد (تا آن زمان هرگونه تغییر در قانون اساسی، می‌بایست به تأیید بریتانیا می‌رسید، به دلیل اینکه دولت فدرال این کشور مستقل و ده ایالت آن نمی‌توانستند با روندهای اصلاحی در قانون اساسی موافقت کنند). اما کبک توافق ۱۹۸۲ را رد کرد. در سال ۱۹۸۷، در نتیجه انجام مذاکراتی که در «میچ لیک»^(۱) در شمال اوتواوا صورت گرفت، تمام ایالت‌ها قدرت بیشتری به دست آوردند کبک این اقدام را پذیرفت اما دو ایالت دیگر از تصویب آن امتناع کردند. در سال ۱۹۹۲، فرمول جدیدی مورد موافقت یازده دولت ایالتی قرار گرفت. (توافق «شارلو تاون»)^(۲) در

1. Meech Lake

2. Charlottetown

جزیره پرنس ادوارد). البته در همه‌پرسی انجام شده این توافق در ایالت «نواسکاتیا»^(۱) و ایالت‌های غربی مورد پذیرش واقع نشد. تلاش‌های دولت فدرال در جهت جلب رضایت کبک و تأمین خواسته‌های آن موجب بروز واکنش‌های خشمگینانه و حتی جدایی طلبانه در مناطق غربی کانادا شد.

سرخ‌پوست‌های کانادا (۱/۲ میلیون نفر یا ۴٪ کل جمعیت کشور) هم تأکید بر خواست‌های خود را با شدت آغاز کردند. توافق «میچ لیک» به علت عدم توجه به حقوق سرخ‌پوست‌ها و «اینویت»^(۲) (اسکیموها) مورد انتقاد قرار گرفت. پیش‌نویس طرح‌هایی برای تقسیم ایالت کم جمعیت «سرزمین شمال غربی»، تهیه شده است که در نتیجه بخش غربی این ایالت با اکثریت سرخ‌پوست و با نام «دننده»^(۳) و بخش شرقی آن با اکثریت اسکیمو و با نام «نوناووت»^(۴) به استان‌های جدیدی تبدیل خواهند شد. هریک از این دو ایالت از قدرت بیشتری بهره‌مند شده و خودمختار خواهند شد.

در سال ۱۹۸۹ یک موافقتنامه در زمینه تجارت آزاد میان کانادا و ایالت‌های امریکا به امضا رسید. براساس این توافق، ظرف مدت ده سال، تعرفه تجاری میان دو کشور از میان برداشته می‌شود (ایالت‌های امریکا و کانادا بیشترین رقم بازرگانی دوجانبه در جهان را در اختیار دارند). این توافق بعدها به «موافقتنامه تجارت آزاد امریکای شمالی»^(۵) (نفتا) تبدیل شد و پس از چندی مکزیک نیز به عنوان طرف سوم به عضویت آن پذیرفته شد.

نیوفوندلند، یکی از چهار ایالت واقع در سواحل اقیانوس اطلس است که در گذشته وابسته به بریتانیا بود و در سال ۱۹۴۹ به فدراسیون کانادا پیوست. در نزدیکی سواحل آن جزایر «سنت پیر»^(۶) و «میک لون»^(۷) قرار دارند که تحت سرپرستی اداره «آن سوی دریاها»^(۸) ی فرانسه قرار دارند. کانادا و فرانسه مدت‌ها بر سر حق ماهیگیری در آب‌های مجاور این جزایر

1. Nova Scotia

2. Inuit

3. Denendeh

4. Nunavut

5. North American Free Trade Agreement (NAFTA).

6. St Pierre

7. Miquelon

8. Over Seas

اختلاف داشتند. یک دادگاه بین‌المللی این اختلاف را در سال ۱۹۹۲ حل و فصل کرد. همانند چنین اختلافی بین ایالت متحده آمریکا و کانادا وجود داشت که در سال ۱۹۴۸ حل و فصل شد. در سال ۱۹۹۵ هنگامی که کانادا اقدام جدیدی در جهت جلوگیری از بهره‌برداری بیش از اندازه از منابع ماهی [در دریا‌های اطراف] نیوفوندلند آغاز کرد، قایق‌های توپدار اسپانیا و کانادا به مقابله با یکدیگر پرداختند.

۶۹. امریکای مرکزی و [دریای] کاراییب

کمک‌های امریکا به کوبا منجر به استقلال این کشور در سال ۱۸۹۸ شد و پس از آن امریکا پایگاه «گوانتانامو»^(۱) در کوبا را تا سال ۱۹۹۹ اجاره کرد. امریکا همچنین به جدایی پاناما از کلمبیا در سال ۱۹۰۳ کمک و سپس اقدام به ساخت کانال پاناما کرد. کشورهای کوچک در منطقه که پیشتر مستعمره اسپانیا بودند، در واقع تحت‌الحمايه ایالات متحده امریکا محسوب می‌شدند و تا سال ۱۹۳۰ نیروهای امریکایی برای خاموش کردن آتش جنگ داخلی و اعاده نظم بارها به این کشورها اعزام شدند.

برخی از این کشورها (کاستاریکا یکی از استثنائات برجسته در میان این کشورها می‌باشد). مشهور به حاکمیت ظالمانه نظامی‌ها یا حاکمیت راست‌گرایان بوده‌اند. در سال ۱۹۵۴ یک دولت چپ‌گرا در گواتمالا توسط تبعید شدگان راست‌گرا سرنگون شد، این راست‌گرایان با پشتیبانی امریکا و از طریق خاک هندوراس اقدام به تهاجم علیه گواتمالا کردند. در سال ۱۹۶۵ نیروهای امریکایی به منظور خاموش نمودن آتش جنگ داخلی به جمهوری دمنیکن اعزام شدند اما به زودی نیروهای امریکا جایگزین آنها شدند (۷۲)، آنها نیز پس از برگزاری انتخابات این کشور را ترک کردند.

جنگ داخلی کوبا در سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹ سرانجام با پیروزی نیروهای فیدل کاسترو بنیانگذار رژیم کمونیستی در کوبا پایان یافت. در سال ۱۹۶۱ وی تهاجم نیروهای ضد کمونیست کوبایی که از سوی امریکا پشتیبانی می‌شدند را در «خلیج خوک‌ها»^(۲) سرکوب کرد. در ماه اکتبر ۱۹۶۲ که امریکایی‌ها زمینه‌سازی شوروی برای استقرار موشک‌های اتمی در کوبا را کشف کردند پس از یک رویارویی که وحشت از جنگ اتمی تمام عیار را آشکار نمود،

1. Guantanamo

2. Bay of Pigs

کشتی‌های شوروی، موشک‌ها را بازگرداندند.

با کمک اتحاد جماهیر شوروی، کاسترو یک ارتش بزرگ ایجاد کرد و تعدادی از نیروهای وی در میان سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰ به آفریقا اعزام شدند تا به نیابت از اتحاد جماهیر شوروی در آنگولا و اتیوپی بجنگند (۳۳ و ۳۵). پس از سال ۱۹۹۱، کاهش کمک‌های شوروی به همراه اعمال تحریم‌های تجاری آمریکا و عدم کفایت اقتصاد کمونیستی در اداره امور، فقر وحشتناکی در کوبا گسترش یافت. بسیاری از مردم کوبا به کمک‌هایی وابسته هستند که از سوی ۲ میلیون کوبایی فراری، از خارج کشور به کوبا ارسال می‌گردید. ادامه سیل فراریان - که بسیاری از آنها به حدی به ستوه آمده‌اند که سوار بر الواریا شناکنان خود را به فلوریدا می‌رسانند - موجب پدید آمدن مشکلات فراوان برای ایالات متحده آمریکا شده بود. پایگاه گوانتانامو تبدیل به ایستگاهی موقت برای اسکان هزاران تن از کوبایی‌هایی شده بود که در قایق‌های شکننده و ضعیف در دریا سرگردان بودند.

حضور یک کوبا با پشتیبانی شوروی تنها دلیل ایجاد تنش در منطقه از سال ۱۹۵۹ نبود. اختلاف مرزی میان هندوراس و السالوادور منجر به یک جنگ کوتاه در سال ۱۹۶۹ شد. گواتمالا ادعای طولانی بر بلیز (در قدیم هندوراس انگلیس) داشت، گواتمالا تهدید نموده بود بلافاصله پس از استقلال، به این کشور حمله خواهد کرد، به همین دلیل استقلال بلیز تا سال ۱۹۸۱ به تأخیر افتاد و پس از استقلال نیز یک نیروی نظامی اندک در این کشور باقی ماند. با این حال گواتمالا استقلال بلیز را پذیرفت و با این کشور روابط دیپلماتیک برقرار نمود. بریتانیا مستعمرات خود در دریای کارائیب را تشویق می‌کرد در مسیر کسب استقلال با یکدیگر متحد شوند، اما فدراسیون هند غربی در سال ۱۹۵۸ تشکیل شد و در سال ۱۹۶۲ فروپاشید. تا سال ۱۹۸۳، ۱۲ مستعمره بریتانیا به عنوان کشورهای مجزا به استقلال رسیدند (۹ و ۷۱). با وجود این آنها با «جامعه کارائیب»^(۱) (کاریکم) که در سال ۱۹۷۳ تشکیل شده بود، همکاری می‌نمودند. در سال ۱۹۹۴ این گروه با پیوستن به چند کشور منطقه، گروه جدیدی با نام

1. Caribbean Community (Caricom).

«اتحادیه کشورهای کاراییب»^(۱) را پدید آوردند.

در هائیتی، حکومت ۲۹ ساله خانواده دوآلیه در سال ۱۹۸۶ پایان یافت. اما سران نظامی و پلیس مانع از ایجاد یک حکومت دموکراتیک شدند. در سال ۱۹۹۱ آنها رییس جمهور تازه انتخاب شده را سرنگون کردند. در سال ۱۹۹۴ با ورود نیروهای امریکایی به هائیتی به حکومت آنها پایان داده شد و شش ماه بعد یک نیروی کوچک سازمان ملل متحد (شامل یک واحد امریکایی) جایگزین آنها شدند. دولت غیرنظامی، استقرار یافت، اما در سال ۱۹۹۶ هنگامی که بیشتر نیروهای سازمان ملل متحد کشور را ترک کردند، هنوز وضعیت هائیتی پر مخاطره به نظر می‌رسید و بدبختی اهالی هائیتی به حدی بود که همانند کوبا منجر به فرار هزاران تن از مردم از طریق دریا به سوی امریکا شد.

خانواده سوموزا که از سال ۱۹۳۶ با شیوه دیکتاتور گونه خود بر نیکاراگوئه حکومت می‌کردند، در سال ۱۹۷۹ با یک سلسله منازعات و درگیری‌ها روبه‌رو گردیدند که در نهایت منجر به سرنگونی آنها توسط ساندنیست‌ها شد.

ساندنیست‌ها یک گروه چریکی چپ‌گرا بودند که پس از کشته شدن رهبر انقلابی خود در سال ۱۹۳۴، گروه خود را به نام او نامگذاری کردند. در ابتدای به قدرت رسیدن، ساندنیست‌ها روابط خود را با متحدان غیرکمونیست قطع و بسیاری از آنها را روانه زندان کردند. سپس در پی دریافت کمک‌هایی از کوبا و شوروی برآمدند. پیروزی آنها (و ارائه کمک‌های پنهانی) چریک‌های چپ‌گرا در السالوادور را تشویق کرد که یک جنگ داخلی تمام عیار را در سال ۱۹۸۰ آغاز کنند. به دنبال این حوادث نیکاراگوا از سمت هندوراس و کاستاریکا مورد حمله تبعید شدگان که خود را «کنترا»^(۲)ها (ضدانقلابیون) می‌نامیدند، قرار گرفت. در گواتمالا یک درگیری چریکی دیگر موجب هجوم بسیاری از مردم به مکزیک شد. علت این جنگ چریکی، خشونت وحشیانه ارتش در برابر سرسختی روستایی‌های سرخ‌پوست بود.

در اوایل دهه ۸۰، امریکا بیش از پیش و به نحو آشکاری به حمایت از کنتراهای

1. Association of Caribbean States

2. Contras

نیکاراگوا پرداخت و ساندنیست‌ها را از سوی دیگر تحت فشار قرار داد. در همان زمان، با فشارهای وارد آمده از سوی امریکا به حکومت نظامیان در کشورهای همسایه نیکاراگوا پایان داده شد: هندوراس در سال ۱۹۸۱، السالوادور در سال ۱۹۸۴ و گواتمالا در سال ۱۹۸۵ (بلیز و کاستاریکا نیز پیشتر دارای حکومت غیرنظامی بودند). تا سال ۱۹۸۷ پشتیبانی امریکا از کنترها محدود شد و عملیات پنهانی در جهت حفظ آنها کاملاً آشکار شد. «گروه کنتا دورا»^(۱) (۷۲)، مرکب از کاستاریکا و چند کشور دیگر به شکل‌گیری چارچوب طرح صلح منطقه‌ای کمک کرد. گفت‌وگوها میان دولت السالوادور و رهبران چریک‌ها آغاز و در سال ۱۹۹۲ یک نیروی سازمان ملل متحد به السالوادور اعزام شد و جنگ داخلی ۱۲ ساله در این کشور که به بهای از دست رفتن جان ۷۵۰۰۰ نفر انجامیده بود، پایان یافت.

نظارت عالی‌بین‌المللی و ترتیبات آن در نیکاراگوا در سال ۱۹۹۰، منجر به خلع سلاح و آزادی فعالیت برای کنترها و برگزاری انتخابات آزاد شد. حکومت بدون گذشت و تسامح گروه نظامی ساندنیست، حکومت را از دست داد، با این وجود (باکمال تعجب) از پیروزی مخالفان خود در انتخابات حمایت کرد. ساندنیست‌ها اجازه دادند دولت منتخب به قدرت برسد، اما فرماندهی ارتش را در دست خود حفظ کردند.

طولانی‌ترین جنگ داخلی در منطقه امریکای مرکزی در گواتمالا و در سال ۱۹۶۰ آغاز شد و تا دسامبر ۱۹۹۶ منجر به کشته شدن ۲۰۰/۰۰۰ نفر شد. پس از پنج سال مذاکره میان دولت راست‌گرا و چهار گروه چپ‌گرای شورشی پیمان آتش‌بس امضاء شد و موافقتنامه‌ای مبنی بر انجام اصلاحات در قانون اساسی به امضا رسید.

اطلس روابط بين الملل

٣٠٩

۷۰. پاناما و کلمبیا

سرزمین باریک پاناما در سال ۱۹۰۲ بخشی از سرزمین کلمبیا بود. در سال ۱۹۰۳ ایالات متحده پیشنهاد ساختن کانال از وسط کشور پاناما را ارائه کرد که طول مسیرهای دریایی میان اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام را به نحو چشمگیری کاهش می‌داد. هنگامی که کلمبیا در امضای موافقتنامه اهمال نمود، امریکا به تحریک احساسات جدایی طلبانه در پاناما پرداخت و مانع از سرکوب آن احساسات توسط کلمبیا شد. با امضای یک قرارداد بین جمهوری جدیدالتأسیس پاناما و امریکا، ساختن و اداره کانال پاناما (۶،۶) و کنترل منطقه‌ای به پهنای ده مایل در امتداد کانال به عهده امریکا قرار گرفت. قرارداد جدیدی در سال ۱۹۷۹ منعقد شد که براساس آن منطقه کانال از بین رفت و اختیارات بیشتری در زمینه اداره کانال به پاناما تفویض شد و زمینه لازم جهت در اختیار گرفتن کامل کنترل کانال در سال ۲۰۰۰ را برای پاناما فراهم آورد.

نیروهای امریکایی در سال ۱۹۸۹ به پاناما حمله کردند. در این زمان ژنرال «مانوئل نوریگا»^(۱) قدرت را در دست داشت (۷۲). یک دولت منتخب مردم در پاناما مستقر شد و نوریگا به جرم کمک به «سلاطین مواد مخدر» در قاچاق مواد مخدر به ایالات متحده، محاکمه و زندانی شد.

طی دهه ۸۰ تولید کوکابین در کلمبیا افزایش چشمگیری یافت. کوکائین از گیاهی به نام کوکا که گیاه بومی کلمبیا، پرو و بولیوی است به دست می‌آید و به طور قاچاق به بازارهای امریکا و اروپا حمل می‌گردد.

تا اواخر دهه ۸۰ مقدار هنگفتی هرویین از تریاک تولید شده در کلمبیا، بولیوی و پرو به

1. Manuel Noriega

دست آمده است. پایگاه‌های سلاطین موادمخدر در شهرهای «مدلین»^(۱) و «کالی»^(۲) قرار داشت و آنها با دسته‌های چریکی چپ‌گرا معامله‌هایی انجام می‌دادند و با توسل به تطمیع با رشوه، ایجاد ترس یا کشتن سران پلیس، مقام‌های رسمی، قضات و سیاستمداران، تلاش‌هایی را که در جهت دستگیری قاچاقچی‌ها و تحویل برخی از آنها به امریکا صورت می‌گرفت، خنثی می‌کردند.

رؤسای جمهور کلمبیا، بولیوی، پرو و امریکا «اجلاس سران ضد کوکائین»^(۳) را در سال ۱۹۹۰ در بندر «کارتاخنا»^(۴) در کلمبیا تشکیل دادند و گام‌هایی را در جهت فعالیت مشترک برداشتند، اما تولیدکنندگان و قاچاقچی‌های موادمخدر تلاش‌های آنها را به چالش طلبیدند. زمانی که «کارتل مدلین» در سال ۱۹۹۳ منهدم شد، شهر کالی به پایگاه اصلی قاچاقچی‌ها مبدل گردید و تخمین زده می‌شد^۳ کوکائین وارد شده به امریکا از شهر کالی تأمین شده است. در سال ۱۹۹۵ دولت ونزوئلا در مورد عدم توانایی کلمبیا در جلوگیری از قاچاق موادمخدر به ونزوئلا به این کشور اعتراض کرد.

اگرچه در سال ۱۹۹۶ دولت کلمبیا ادعا کرد که کارتل «کالی» را منهدم نموده است، اما به نظر نمی‌رسید که مشکلات کلمبیا پایان یافته باشد. پس از متهم شدن «ارنستو سامپیر»^(۵) رئیس جمهور این کشور به دریافت کمک‌های مالی از سلاطین موادمخدر کالی در جهت پیروزی در انتخابات، وی تحت فشار افکار عمومی از سمت خود کناره‌گیری کرد. یک سازمان چریکی که توان تجهیز چندین هزار نفر با تسلیحات مدرن را دارا بود، حملات متعددی به ارتش و پاسگاه‌های پلیس انجام داد. این سازمان نیازهای مالی خود را از طریق سودهای کلان به دست آمده از تولید و قاچاق موادمخدر تأمین می‌کرد.

1. Medellin

2. Cali

3. Anti- Cocaine Summit

4. Cartagena

5. Ernesto Samper

۷۱. کاراییب شرقی و گویان

«سازمان کشورهای کاراییب شرقی»^(۱) (OECS) در سال ۱۹۸۱ با حضور «آنتیگوا»^(۲)، «باربودا»^(۳)، «دومینیکا»^(۴)، «گرانادا»، «مونت سرات»^(۵)، «سنت کیت»^(۶)، «نویس»^(۷)، «سنت لوسیا»^(۸)، «سنت وینست»^(۹) و «گرانادینس»^(۱۰) تشکیل شد. این جزایر واقع در هند غربی که قبلاً مستعمره بریتانیا بودند، امروزه تبدیل به کشورهای مستقلی شده‌اند به جز مونت سرات که تنها ۱۳۰۰۰ نفر سکنه دارد- همانند ترینیداد (وتوباگو)، باربادوس و گویانا^(۹). «انگویلا»^(۱۱) که پیشتر با سنت کیت پیوند داشت، در سال ۱۹۷۱ از آن جدا شده و هم‌چنان وابسته به بریتانیا باقی ماند.

کشورهای کوچک دارای حاکمیت در کاراییب شرقی با جزایر متعلق به امریکا، بریتانیا، فرانسه و هلند در کنار یکدیگر قرار دارند. «گوادلوپ»^(۱۲) (با «سنت بارتلمی»^(۱۳) و بخشی از مارتین) و «مارتینیک»^(۱۴) به اضافه گویانا (یا گویان) در قاره امریکا، سرزمین‌های آن سوی دریا‌های فرانسه را تشکیل می‌دهند. سورینام (مستعمره سابق هلند) در سال ۱۹۷۵ مستقل شد. همه جزایر متعلق به هلند به جز «آروبا»^(۱۵) آنتیل خودمختار هلند را تشکیل می‌دهند که پایتخت آن در «ویلمشتاد»^(۱۶) در «کوراکائو»^(۱۷) واقع شده است. آروبا در سال ۱۹۸۶ به قصد

1. Organization of Eastern Caribbean States
2. Antigua
3. Barbuda
4. Dominica
5. Montserrat
6. St Kitts
7. Nevis
8. St Lucia
9. St Vincent
10. Grenadines
11. Anguilla
12. Guadeloupe
13. St Barthelemy
14. Martinique
15. Aruba
16. Willemstad
17. Curacao

کسب استقلال تا سال ۱۹۹۶ از هلند جدا شد، اما در سال ۱۹۹۰ این هدف را کنار گذاشت. انجام یک کودتا در سال ۱۹۷۹ منجر به استقرار یک رژیم چپ‌گرا در گرانادا شد که وعده‌های خود مبنی بر برگزاری انتخابات را نقض و حمایت کوبا را کسب کرد. در سال ۱۹۸۳ در میان گروه نظامی حاکم شکاف پدیدار شد و طی یک شورش خونین فروپاشید. سازمان کشورهای کاراییب شرقی درخواست کمک کرد و نیروهایی از ایالات متحد آمریکا و شش جزیره کاراییب در این کشور پیاده شدند که بطور عمده با مقاومت نظامیان کوبایی مواجه گردیدند. انجام یک انتخابات در سال ۱۹۸۴ موجب اعاده حکومت دموکراتیک شد. در دیگر مستعمرات سابق بریتانیا انتخابات به طور منظم برگزار می‌شود. در سال ۱۹۸۱ تلاش‌هایی در جهت انجام یک کودتا با کمک مزدوران خارجی در دومینیکا صورت گرفت. در سال ۱۹۹۰ حرکتی در جهت کسب قدرت توسط یک گروه خاص مسلمان انجام شد (این گروه هیچ ارتباطی با دیگر مسلمان‌های جزیره که دارای ریشه آسیایی بودند نداشت). هر دو تلاش به سرعت سرکوب شد.

ونزوئلا هراز گاهی ادعای خود بر بخشی از گویانا در غرب رود «اس کویبو»^(۱) را تکرار می‌کرد. گویانا به دلیل تقسیمات نژادی دچار مشکل است، نیاکان نیمی از جمعیت مردمانی هستند که از آسیا به این مکان آمده‌اند و نیم دیگر دارای نیاکان افریقایی می‌باشند. سورینام نیز مسأله مشابهی دارد، ۳۷٪ جمعیت از نژاد جزایر هند شرقی و ۱۵٪ نیز از ریشه جاوه‌ای هستند.

در سال ۱۹۸۰ ارتش کوچک این کشور قدرت را به دست گرفت و بابتی رحمی و خشونت حکومت کرد، به نحوی که جمعیت این کشور به هلند گریخت. دولت غیرنظامی در سال ۱۹۸۸ به قدرت بازگشت، اما برای دومین بار توسط نظامیان و در طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۹۰ قدرت به دست نظامیان افتاد، ولی بار دیگر در سال ۱۹۹۱ قدرت به غیرنظامیان بازگشت.

1. Essequibo

۷۲. امریکای لاتین

برزیل جایگزین امپراتوری سابق پرتغال در امریکای لاتین است. ۱۸ جمهوری اسپانیایی زبان نیز جایگزین امپراتوری پیشین اسپانیا در امریکا شده است، از جمله آنها می‌توان به جمهوری کوبا و دومینکن در دریای کارائیب اشاره کرد. هابیتی در ابتدا مستعمره فرانسه بود. این ۲۰ جمهوری لاتین به همراه ایالات متحده امریکا عضو اتحادیه پان امریکن بودند که در سال ۱۹۴۸ «سازمان کشورهای امریکایی»^(۱) جایگزین آن شد.

در سال ۱۹۴۷ آنها قرار داد ریورامضا کردند، براساس این قرارداد در صورتی که یکی از ۲۱ کشور مورد حمله قرار می‌گرفت، همه کشورها با اقدام مشترک با آن مقابله می‌کردند. در سال ۱۹۶۲ عضویت کوبا در سازمان کشورهای امریکایی به تعلیق درآمد. تا سال ۱۹۹۶ با عضویت کانادا، سورینام و ۱۲ کشور کوچک پیشتر مستعمره بریتانیا در دریای کارائیب، تعداد اعضای سازمان کشورهای امریکایی به ۳۵ کشور رسید.

در دهه ۶۰ چندین اتحادیه اقتصادی تشکیل شد که تأثیر اندکی در پی داشت. در اوایل دهه ۹۰ پیشرفت واقعی در جهت ایجاد تجارت آزاد منطقه‌ای آغاز شد. مهم‌ترین گام‌های ایجاد بازار مشترک امریکای جنوبی یا «مرکاسور»^(۲) توسط آرژانتین، برزیل، پاراگوئه و اروگوئه در امریکای جنوبی و عضویت مکزیک در «موافقتنامه تجارت آزاد امریکای شمالی»^(۳) «نفتا» برداشته شده است (۲). در سال ۱۹۹۵ شیلی مذاکراتی در جهت پیوستن به نفتا آغاز کرد و یک پیمان تجارت آزاد با کشورهای «مرکاسور» به امضا رساند.

در سال ۱۹۸۴ گروه «کارتاخنا»^(۴) با شرکت ۱۱ جمهوری به منظور رایزنی درباره

1. Organization of American States. (OAS) 2. Mercosur

3. North America Free Trade Agreement

۴. بندری در کلمبیا

مشکل بدهی‌های سنگین خارجی، تشکیل شد. این مشکل زمانی تشدید شد که اشتباهی گرفتن وام از طریق بانک‌هایی که برخی از کشورهای عضو اوپک پس از افزایش بهای نفت در دهه ۷۰ اقدام به پس‌انداز درآمدهای کلان خود نمودند، بیش از اندازه افزایش یافت و مشکل، تنها محدود به امریکای لاتین نبود، اما مکزیک و برزیل به تنهایی ۲۰۰/۰۰۰ میلیارد دلار بدهکار بودند و مکزیک با اعلام عدم توانایی پرداخت بدهی‌های خود موجب تسریع بحران شد. گروه «کونتادورا»^(۱) در جریان یک نشست در جزیره‌ای در پاناما در سال ۱۹۸۳ شکل گرفت. در این گروه کلمبیا، مکزیک، پاناما و ونزوئلا در تلاش برای کم کردن منازعات در میان کشورهای امریکای مرکزی با یکدیگر متحد شدند (۶۹). بعدها با پیوستن آرژانتین، برزیل، پرو و اروگوئه «گروه هشت» تشکیل شد که برای یافتن راه حل مناسب جهت مشکلات اقتصادی اعضا چندین نشست نیز برگزار شد.

یکی از موانع پدید آمدن اتحاد منطقه‌ای، اصرار بر اختلاف‌های سرزمینی قدیمی است. در سال‌های اخیر هیچ جنگی در مقایسه با جنگ میان بولیوی و پاراگوئه بین سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵، وجود نداشته است (جنگ چاکوکه نام خود را از منطقه مورد اختلاف دو کشور به همین نام گرفته بود). اما آرژانتین و شیلی بر سر جزایر «کانال بیگل» درگیری طولانی داشتند (۷۳) و ونزوئلا بر بخشی از سرزمین گویانا ادعای مالکیت دارد (۷۱). از زمان جنگ ۱۸۷۹-۱۸۸۱ که طی آن شیلی منطقه ساحلی جنوب «آریکا» را از بولیوی و پرو تصرف کرد، بولیوی در جست‌وجوی یافتن راهی به دریا و بازپس‌گیری منطقه مورد نظر بوده است. گفت‌وگوهای سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۷ در مورد حل این اختلاف به نتیجه نرسیده است اما در سال ۱۹۹۳ پرو یک منطقه شامل یک بندر تجاری آزاد را به بولیوی اعطا کرد.

در سال ۱۹۴۲ پس از یک جنگ کوتاه، اکوادور یکی از مناطق مرزی خود را به پرو واگذار کرد. در سال ۱۹۶۱ اکوادور قرار داد ۱۹۴۲ را بی‌اعتبار خواند و از آن پس در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۴ چندین برخورد مرزی میان دو کشور روی داد که مهمترین آن وقوع جنگ یک ماهه در

1. Contadora

سال ۱۹۹۵ بود.

قرارداد «تلالاتولو»^(۱) در سال ۱۹۶۷ (به نام کوهی در نزدیکی مکزیکیوسیستی) به منظور تبدیل امریکای لاتین به منطقه عاری از تسلیحات هسته‌ای طراحی شده بود. آرژانتین و برزیل که در آن زمان در حال اجرای طرح‌های پنهانی جهت توسعه زرادخانه‌های هسته‌ای خود بودند، همانند شیلی از پذیرش قرارداد، خودداری کردند تا اینکه در سال ۱۹۹۲ این سه کشور نیز با امضای قرارداد موافقت نمودند.

در دهه ۷۰ حکومت ژنرال هاگه با انجام کودتاهای نظامی قدرت را به دست می‌گرفتند، نظام غالب حکومتی در امریکای جنوبی و مرکزی بود. در طی دهه ۸۰ یک حرکت مؤثر در جهت غیرنظامی کردن دولت‌ها آغاز شد.

در بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰، حاکمان نظامی در آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، اکوادور، پرو و اروگوئه و در امریکای مرکزی در گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوا و السالوادور قدرت را به دولت‌های غیرنظامی منتخب مردم تسلیم نمودند.

در پاناما ژنرال مانوئل نوریگا در سال ۱۹۸۴ خود را رهبر قدرتمند آن کشور نامید. اعمال نفوذ در به قدرت رساندن رؤسای جمهوری پوشالی، تقلب در انتخابات یا تغییر نتایج آن، از جمله اقدام‌های وی برای حفظ قدرت بود. دولت غیرنظامی تنها پس از تهاجم امریکا در سال ۱۹۸۹ در کشور مستقر گردید.

در پاراگوئه ژنرال «آلفردو استروسنر»^(۲) که ۳۴ سال بر این کشور حکومت کرده بود، در سال ۱۹۸۹ سرنگون شد و یک ژنرال دیگر قدرت را به دست گرفت اما قول داد تا با برگزاری یک انتخابات، به حکومت نظامیان پایان دهد و رییس جمهوری غیرنظامی در سال ۱۹۹۳ کار خود را آغاز کرد.

در سورینام نظامیان با انجام کودتا در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به قدرت رسیدند، اما با برگزاری یک انتخابات در سال ۱۹۹۱، قدرت به غیر نظامیان انتقال یافت. ژنرال‌های امریکای

1. Telatelolco

2. Alfredo Stroessner

جنوبی ممکن بود از رأس قدرت به زیر کشیده می شدند اما همه قدرت سیاسی خود را از دست نمی دادند.

در سال ۱۹۹۲ دو تلاش برای انجام کودتا در ونزوئلا صورت گرفت. ژنرال اگوستو پینوشه رهبر دیکتاتور شیلی در سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰، پس از کناره گیری از ریاست جمهوری، فرماندهی ارتش را برای خود حفظ کرد.

رژیم پینوشه یکی از وحشیانه ترین رژیم های راست گرای نظامی در نوع خود بود. نمونه چپ گرایانه این وضعیت جدید در نیکاراگوا اتفاق افتاد. هنگامی که «هومبر تو اور تگا»^(۱) یکی از رهبران ساندنیست ها پس از شکست در انتخابات سال ۱۹۹۰ فرماندهی ارتش را در دست خود حفظ کرد. در صورتی که به آنها اصرار شود از فرماندهی ارتش دست بردارند، هر دو نفر از این کار امتناع خواهند کرد.

در سال ۱۹۹۲ یک دولت غیر نظامی منتخب مردم در پرو به دلیل پشتیبانی نظامیان، قادر به انحلال مجلس قانون گذاری و اعمال حاکمیت بود. ژنرال های پاراگوئه اجازه برگزاری انتخابات در سال ۱۹۹۳ را دادند، اما با دقت مراقب نتایج آن بوده و سعی داشتند در آن اعمال نفوذ کنند. در آرژانتین و دیگر جمهوری های امریکای جنوبی و مرکزی دولت های جدید منتخب مردم درک کردند که تصمیمات آنها همیشه از سوی سلسله مراتب نظامی با احترام نگریسته نمی شود.

1. *Homberto Ortega*

اطلس روابط بین الملل

۷۳. آرژانتین و فالکلند

در سال ۱۹۸۲ هنگامی که آرژانتین جزایر فالکلند را تصرف کرد، این کشور تحت رهبری نظامیان بود. در طی ده هفته، ۱۴/۰۰۰ نفر نیروی پر قدرت آرژانتین در جزایر فالکلند با ضد حمله بریتانیا به محاصره در آمدند. پس از این شکست، ژنرال‌های تحقیر شده آرژانتین مجبور شدند قدرت را به دولت منتخب مردم واگذار کنند.

آرژانتین با ۱۸۰ سال سابقه استقلال و ۳۴ میلیون جمعیت تقریباً اروپایی (با تبار ایتالیایی و آلمانی)، هرگز یک کشور «جهان‌سومی» معمولی نیست. بخش بزرگی از این کشور در منطقه معتدل واقع شده است و دارای جلگه‌های حاصل خیز، نفت و دیگر منابع معدنی و شبکه ارتباطی خوبی است. با این حال هنوز اقتصاد آن در مقایسه با یک اقتصاد مولد، همانند کانادا با جمعیتی قابل مقایسه با آرژانتین، منابع همسان و آب و هوای خشن، فاصله زیادی دارد. در توضیح این مسأله ابتدا باید اشاره کرد که آرژانتین دارای یک پیشینه غم‌انگیز از دولت‌های بی‌کفایت اعم از غیر نظامی و نظامی است.

عامل جغرافیا، آرژانتین را از تهدید خارجی محافظت کرده است. در جنگ‌های اول و دوم جهانی این کشور از سیاست بیطرفی پیروی کرد که سود فراوانی عاید آن شد (البته در جنگ جهانی دوم این کشور متمایل به آلمان بود و پس از جنگ نیز به لحاظ پذیرش برخی از جنایتکاران جنگی نازی به بدنامی شهرت داشت). علاوه بر این آرژانتین همواره دارای یک ارتش بزرگ بوده است که کودتاهای بسیاری را انجام داده است (برای مثال در سال‌های ۱۹۳۰، ۱۹۴۳، ۱۹۵۵، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶). این ارتش حتی زمانی که به صورت آشکار قدرت را در دست نداشت است در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی کشور صاحب نفوذ بوده است. گاهی نیز آرژانتین به حفظ رژیم‌های نظامی در کشورهای همسایه مانند پاراگوئه و بولیوی کمک کرده است.

در نیم قرن گذشته، جاه‌طلبی‌های آرژانتین متوجه سمت جنوب کشور شده است. استخراج نفت در «پاتاگونیا»^(۱) امیدها را نسبت به کشف نفت در نواحی ساحلی به ویژه در آب‌های اطراف «دماغه هورن»^(۲)، فالکلند و دیگر جزایر جنوبی افزایش داد. همانند سایر امضاکنندگان قرارداد ۱۹۵۹-۱۹۵۹ مربوط به قطب جنوب- آرژانتین نیز موافقت کرده است بر ماورای مدار ۶۰ درجه عرض جنوبی، ادعایی مطرح نکند، اما نشانه‌هایی در دست است که بیان می‌دارد آرژانتین با نیم‌نگاهی به آینده، این ادعاها را تقویت می‌کند. مناطق مورد ادعا در آرژانتین و شیلی یکدیگر را در قطب جنوب می‌پوشانند و هر دو کشور تمایل دارند با استفاده از نیروی نظامی، پایگاه‌های پژوهش‌های غیرنظامی خود را اداره کنند. آنها با انتقال همسران افسرهای ارتش به قطب جنوب و زاد و ولد در آن مناطق، قصد دارند شهروندان متولد شده در قطب جنوب پدید آورند، سپس با استناد به این شواهد زنده می‌خواهند از ادعاهای سرزمینی خود دفاع کنند.

معرفی پهنای ۲۰۰ مایل برای مناطق دریایی (۶) موجب تشدید اختلاف نظر میان آرژانتین و شیلی بر سر سه جزیره کوچک «لنوکس»^(۳)، «نئوا»^(۴) «پیکتون»^(۵) در جنوب «سرزمین آتش»^(۶) شده است، زیرا حاکمیت بر این جزایر موجب حاکمیت بر مناطق دریایی مجاور آنها می‌شود. این مسأله اغلب تحت عنوان «اختلاف کانال بیگل»^(۷) شناخته می‌شود. اگرچه خود کانال موضوع رقابت نبود؛ اما بخشی از مسیر کانال، یک مرز شناخته شده و بقیه آن نیز در قلمرو شیلی است.

در سال ۱۹۷۷ پنج قاضی دیوان بین‌المللی که از آنها خواسته شده بود در این اختلاف داوری کنند، به واگذاری این سه جزیره به شیلی رأی دادند. اگرچه آرژانتین نتیجه داوری را پذیرفت؛ اما ژنرال‌های حاکم به اندازه‌ای خشمگین بودند که تا چند ماه، منطقه در آستانه

1. Patagonia

3. Lennox

5. Picton

7. Beagle Channel Dispute

2. Cape Horne

4. Nueva

6. Tierra del Fuego

جنگ قرار داشت. سپس از پاپ خواسته شد تا در این مورد تصمیم‌گیری کند. زمانی که وی در سال ۱۹۸۰ به نفع شیلی رأی داد، آرژانتین بار دیگر به مواضع خود تأکید و از چشم‌پوشی ادعای خود امتناع کرد. شکست در فالکلند منجر به سقوط ژنرال‌ها و عقد قراردادی براساس پیشنهاد پاپ در سال ۱۹۸۴ شد: براساس این قرارداد حاکمیت بر جزایر به شیلی واگذار شد و خط تقسیم دریا از جنوب دماغه هورن، مورد پذیرش دو کشور قرار گرفت.

جزایر فالکلند در زبان اسپانیایی «مالویناس»^(۱) نامیده می‌شوند، اسپانیایی‌ها خود این نام را از واژه فرانسوی «مالوینیس»^(۲) اقتباس کرده‌اند. اولین کاشفان این جزایر اهالی منطقه «سنت مالو»^(۳) در شبه جزیره برتانی در فرانسه بودند. این جزایر غیرمسکونی بودند تا اینکه ابتدا فرانسوی‌ها در سال ۱۷۶۴، انگلیسی‌ها در سال ۱۷۶۶ و اسپانیایی‌ها در سال ۱۷۶۷ در آن ساکن شدند. فرانسه از ادعاهای خود برای این جزایر چشم‌پوشی و آن را ترک کرد، سپس انگلیسی‌ها در سال ۱۷۷۴ پادگان نظامی خود را تخلیه و از جزایر خارج شدند اما ادعای خود برای این جزایر را حفظ کردند. اسپانیا نیز در سال ۱۸۱۰ جزایر را ترک کرد. آرژانتین در دهه ۱۸۲۰ برای این جزایر ادعای حاکمیت کرد اما نتوانست کنترل مؤثری بر آنها اعمال کند. بریتانیا به طور مؤثر در سال ۱۸۳۳ برای این جزایر ادعای حاکمیت کرد و یک مستعمره کوچک بریتانیایی به ارائه خدمات به کشتی‌های در حال سفر به دور دماغه هورن پرداخت. هم‌زمان با تبدیل کشتی‌های بادبانی به بخاری و جایگزین شدن مسیر تنگه ماژلان به جای دماغه هورن به عنوان مسیر اصلی میان اقیانوس اطلس و آرام، بندر «استانلی» در رقابت با بندر «پونتا آرناس»^(۴) شکست خورد، اما در سال‌های جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۸) و جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) فالکلند به عنوان یک بندر، تسهیلات با ارزشی نظیر سوخت‌رسانی و تعمیر کشتی‌های انگلیسی ارائه می‌کرد (نابودی اسکادران آلمان در جنگ جهانی اول، نقطه عطفی در تاریخ جنگ‌های دریایی بود). در همین میان جمعیت ۲۰۰۰ نفری فالکلند که تقریباً همه

1. Malvinas

2. Malouines

3. St Malo

4. Punta Arenas

آنها انگلیسی تبار می‌باشند، با پرورش گوسفند به لحاظ اقتصادی خودکفا هستند. آرژانتین ادعای خود را بر جزایر فالکلند حفظ کرد، امبریتانیا به ساکنان جزیره قول داد بدون رضایت آنها هیچگونه تغییری در حاکمیت بر جزیره صورت نخواهد گرفت. دو دولت مذاکراتی را در مورد آینده فالکلند انجام دادند (بریتانیا تلاش می‌کرد موافقتنامه‌ای در مورد همکاری اقتصادی به امضای رساند) که ناگهان آرژانتین در آوریل ۱۹۸۲ با پیاده کردن نیرو در جزایر فالکلند و جرجیای جنوبی مذاکرات را قطع نمود. زمانی که مذاکرات برای خروج سلامت آمیز نیروهای آرژانتینی شکست خورد بریتانیا اقدام به ضد حمله کرد. آنها به سرعت جرجیای جنوبی را باز پس گرفتند و از طریق آب‌های سان کارلوس اقدام به پیاده کردن نیرو در جزیره مشرقی نمودند و نیروهای مهاجم را به سمت بندر استانلی عقب راندند و در آنجا آنها را وادار کردند تسلیم شوند. نیروهای بریتانیا دارای شعاع عمل بسیاری بودند نزدیکترین فرودگاه و نقطه شروع عملیات در فاصله ۳۴۰۰ مایلی شمال جزایر در جزیره سونسیون واقع شده بود.

پس از این جنگ، بریتانیا به تأسیس یک پادگان نظامی پرهزینه اقدام کرد و فرودگاهی نیز برای استفاده هواپیماهای دور پرواز، تأسیس نمود. در سال ۱۹۸۶ بریتانیا مدعی یک منطقه انحصاری ماهیگیری به شعاع ۱۵۰ مایل در اطراف جزایر فالکلند شد. این امر درآمدهای جدیدی را برای ساکنان جزیره فراهم ساخت، زیرا ناوگان‌های ماهیگیری بیگانه ناچار از خرید امتیاز ماهیگیری بودند.

پس از برقراری دوباره مناسبات دیپلماتیک در سال ۱۹۹۰، بریتانیا و آرژانتین بر سر اقدام‌های مشترک جهت کنترل ماهیگیری در آب‌های میان آرژانتین و فالکلند به توافق رسیده و گفت‌وگوهایی نیز برای بستن یک قرارداد در زمینه استخراج منابع نفت ساحلی انجام شد. اما این پیشرفت‌ها بر پایه چندان استواری قرار نداشت. از سال ۱۹۸۳ به بعد افسران ارتش تلاش‌های جدیدی را برای سرنگونی دولت غیرنظامی آرژانتین آغاز کردند. ژنرال‌ها به اندازه‌ای نیرومند بودند که بتوانند در دولت اعمال نفوذ کنند و یا از تعقیب قانونی افسرانی که در اواخر دوره حاکمیت نظامیان با قساوت و بی‌رحمی دانشجویان را سرکوب کرده بودند، جلوگیری به عمل آورند.

۷۴. قطب جنوب

استرالیا، بریتانیا، فرانسه، زلاندنو و نروژ بر بخش‌هایی از قطب جنوب ادعای حاکمیت دارند. این کشورها ادعاهای یکدیگر را نیز به رسمیت شناخته‌اند. ادعاهایی نیز از سوی آرژانتین و شیلی مطرح شده است که منطقه مورد ادعای دو کشور اخیر با یکدیگر و با منطقه مورد ادعای بریتانیا همپوشی دارد. در سال ۱۹۵۹ کشورهای مذکور به علاوه بلژیک، ژاپن، آفریقای جنوبی، اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده قرارداد قطب جنوب را امضاء کردند. پس از آن، ۳۰ کشور دیگر نیز قرارداد را پذیرفتند. تا سال ۱۹۹۶ نیمی از این کشورها به اندازه کافی فعالیت پژوهشی داشتند تا از حق رأی کامل در کنار ۱۲ عضو اصلی «گروه‌های مشورتی»^(۱) بهره‌مند شوند. قرارداد جدید، فعالیت‌های نظامی و ادعاهای سرزمینی جدید را ممنوع کرده است. همه پایگاه‌های پژوهشی برای بازرسی آزاد هستند.

قرارداد ۱۹۵۹ مناطق آن سوی مدار ۶۰ درجه عرض جنوبی را شامل می‌شود. در سال ۱۹۸۰ کشورهای عضو قرارداد به منظور حفظ منابع و موجودات زنده، موافقتنامه‌ای را امضاء کردند. دامنه شمول این موافقتنامه منطقه واقع در داخل «خط همگرایی»^(۲) قطب جنوب است. خط همگرایی به مرزی گفته می‌شود که آب‌های گرم و آب‌های یخ‌بسته قطب جنوب به یکدیگر برخورد می‌کنند. (این آب‌ها حاوی منابع عظیمی از میگوسانان «کریل»^(۳) است که توسط ژاپن و روسیه صید می‌شوند). براساس پروتکل امضا شده در سال ۱۹۹۱ اکتشاف نفت و سایر معادن تا ۵۰ سال ممنوع شده است.

قطب جنوب دارای جمعیت دائمی نیست. تنها تیم‌های پژوهشی اداره‌کننده

1. Consultative Parties
3. Krill

2. Antarctic Convergence

پایگاه‌های تحقیقاتی از سوی امریکا، آرژانتین، استرالیا، برزیل، بریتانیا، شیلی، چین، فرانسه، آلمان، هند، ژاپن، کره جنوبی، زلاندنو، لهستان، روسیه، افریقای جنوبی، اوکراین و اروگوئه در منطقه حضور دارند. از این میان پایگاه امریکا در مرکز قطب جنوب و پایگاه روسیه در وستوک در قطب «غیرقابل دسترس» قرار دارند.

پدید آمدن سوراخ در لایه حفاظتی اوزون توسط گاز CFCS برای اولین بار در سال ۱۹۸۲ توسط تیم پژوهشی بریتانیا در «هالی»^(۱) کشف شد. تا سال ۱۹۹۵ گزارش‌های رسیده از تیم‌های پژوهشی مستقر در شبه جزیره قطب جنوب حاکی از آب شدن کوه‌های یخی بر اثر افزایش دمای کره زمین است، به گونه‌ای که مساحت این کوه‌ها را تا ۳۳۰۰ مایل مربع کاهش داده است (۱).

1. Halley

اطلس روابط بین‌الملل

۳۲۷

۷۵. قطب شمال

شورای قطب شمال در سال ۱۹۹۶ با حضور کانادا، دانمارک، فنلاند، ایسلند، نروژ، سوئد، روسیه و ایالات متحده آمریکا تشکیل شد. یکی از نگرانی‌های بزرگ این شورا حفظ محیط زیست بود. برنامه مشترکی جهت این هدف در سال ۱۹۹۱ تدوین شده بود.

«روبرت پیری» در سال ۱۹۰۹ نخستین شخصی بود که به قطب شمال (با نزدیک آن) رسید. وی با استفاده از سورت‌مه به این مهم دست یافت. در سال ۱۹۵۸ یک امریکایی دیگر با استفاده از زیردریایی اتمی توانست از زیر یخ‌های قطب شمال از اقیانوس آرام به اقیانوس اطلس برسد. از آن پس، خطوط هوایی برای مسافرت از اروپا به آمریکا یا برعکس از روی قطب شمال عبور می‌کردند و ایستگاه‌های علمی روی یخ‌های قطب شمال تأسیس شد.

زغال سنگ جزایر سوالبارد توسط نروژ استخراج می‌شود. نفت نیز در نزدیکی «پرودهو»^(۱) در آلاسکا و در نزدیکی رود آب در سیبری استخراج می‌گردد. از این منطقه بود که لوله‌های انتقال گاز طبیعی به اروپای غربی کشیده شد^(۳). در دوره حیات اتحاد جماهیر شوروی از زندانیان همانند برده‌ها برای آبادانی منطقه قطبی سیبری - از معادن زغال سنگ «ورکوتا»^(۲) تا معادن طلای «کولیما»^(۳) - استفاده می‌شد و «کاگ ب» کل منطقه را به عنوان گولاگ‌ها [اردوگاه‌های کار اجباری] اداره می‌کرد^(۱۶).

نوایا زملیا^(۴) به عنوان پایگاهی برای انجام انفجارهای اتمی مورد استفاده قرار می‌گرفت و پایگاه‌های اطراف «مورمانسک»^(۵) در راهبرد نیروی دریایی شوروی دارای اهمیت فراوانی بود.

1. Prudhoe

2. Vorkuta

3. Kolyma

4. Novaya Zemlya

5. Murmansk

سرزمین آلاسکا در سال ۱۸۶۷ توسط ایالات متحده آمریکا از روسیه خریداری شد. در سال ۱۹۵۹ به عنوان چهل و نهمین [ایالت]، ایالات متحده آمریکا شناخته شد. اتحاد دانمارک و ایسلند از طریق قانون اساسی مشترک در سال ۱۹۴۴ پس از تبدیل ایسلند به یک جمهوری مستقل، قطع شد. گرینلند به عنوان بخشی از پادشاهی دانمارک در سال ۱۹۷۹ خودمختاری داخلی کسب کرد. این سرزمین تنها ۶۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد و مناطق داخلی آن پوشیده از یخچال‌های وسیع است که ارتفاع آن در برخی مناطق به ۹۰۰۰ پا می‌رسد.

در روی نقشه منطقه هاشور خورده خط حداکثر و حداقل یخبندان (در میانه زمستان و میانه تابستان) در دریا‌های شمالی را نشان می‌دهد. در تابستان کشتی‌های یخ‌شکن می‌توانند به همه بندرهای سواحل سیبری مسافرت کنند و گذرگاه شمال غربی از میان جزایر قطبی کانادا با موفقیت قابل کشتیرانی است. در داخل دایره مدار قطبی شمال تنها منطقه دریایی که در سراسر سال قابل کشتیرانی است و یخبندان در آن دیده نمی‌شود منطقه‌ای است از بندر مورمانسک در روسیه تا جزایر سوالبارد در اقیانوس اطلس. اگرچه این آب‌ها نیز سرد هستند اما امتداد جریان آب گرم گلف استریم از طریق جریان اقیانوس اطلس شمالی، آب‌های نسبتاً گرم را به این منطقه انتقال می‌دهد.

